

بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۹۵ سومین سالروز تأسیس حزب ایران آباد

سرمقاله

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۹۵ برابر است با سومین سالروز تأسیس حزب ایران آباد. حزب در حالی وارد چهارمین سال خود می‌شود که شرایط جهان، منطقه و ایران هر شکل سیاسی را به حداکثر هشیاری و دقت دعوت می‌کند. به طور کلی همین حساسیت از همان ابتدای تأسیس حزب بر شرایط کشورمان حاکم بود و هدف ما پاسخ دادن سازمان یافته به این وضعیت بود.

این تشکیلات از تجارب نادر سیاسی خارج از کشور بوده است. در حالی که کمتر کسی در طول این سه دهه‌ی گذشته به خود این جرأت را می‌داد که یک تشکیلات سیاسی جدید را به عنوان حزب تأسیس کند، بنیان‌گذاران این حزب، با اتکاء به باور به بی‌نهایت توان انسان و نیز به پشتوانه‌ی یک تجربه‌ی تشکیلاتی دیگر به خود این اجازه را دادند که حزبی نوین را به صحنه‌ی سیاسی ایران معرفی کنند.

تاریخچه‌ی مختصر حزب ایران آباد

در حالی که دوره‌ی اول ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد بیانگر بدترین بخش از ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی شده بود، برخی از کوشندگان ضد رژیم در خارج از کشور بر آن شدند تا برای یافتن راه تغییر در ایران، به جای اتکاء به محفوظات و فرضیات خودساخته، به یک مطالعه‌ی عینی در باب آن چه در کشور می‌گذشت بزنند. یک کار پژوهشی آغاز شد که به مدت نزدیک به دو سال ادامه یافت. حاصل این کار بیرون کشیدن دو نیاز اساسی جامعه‌ی ایرانی برای هر تغییری بود: نیاز به پاسداشت ارزش جان و کرامت انسان، در پاسخ به انسان‌ستیزی نهادینه‌ی تاریخ ایران و دیگر، نیاز به تقسیم قدرت در دست مردم، در جواب مضرات بی‌شمار تمرکز قدرت در طول تاریخ این سرزمین.



حزب ایران آباد وارد چهارمین

سال از فعالیت خود می‌شود.

استمرار و گسترش حزب

انسان مدار ایرانی خجسته باد!

تغییر رژیم بدون آمادگی، تغییر رژیم با آمادگی

صفحه ۵

درس مهم انقلاب ۵۷ در عصر ترامپ

کوروش عرفانی

صفحه ۱۱

حفظ سلامت احزاب

بخش سوم و چهارم

صفحه ۱۵

ضرورت نگاهی تازه به مبارزات کارگری در ایران

کوروش عرفانی

صفحه ۲۱

لائسیسته به زبان ساده

کامران مهرپور

صفحه ۲۴

شعر حزب ایران آباد

سروده کاوه آهنگران

صفحه ۲۸

سازمان خودرهاگران از یک تشکل باز و افقی به یک تشکل سیاسی متعارف. این نیاز از این حیث مطرح شد که خودرهاگران باید به ساماندهی هر چه بهتر فعالیت ها و تقسیم کار در حال گسترش میان نیروهای تازه نفس می‌پرداخت. از همین روی نیز ایده‌ی تبدیل سازمان فرهنگی-سیاسی خودرهاگران به یک حزب متعارف سیاسی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پس از گفتگوها و سنجش پتانسیل‌ها در نهایت بنیان‌گذاران سازمان خودرهاگران بر آن شدند که "حزب ایران آباد" را تأسیس کرده و به عنوان یک حزب متعارف شروع به کار کنند. حزب ایران آباد در ۲۹ اسفند سال ۱۳۹۲ فعالیت خود را آغاز کرد.

چالش‌های یک تبدیل

تبدیل یک سازمان فرهنگی به یک تشکل سیاسی چالش آسانی نبود. این جا نیز کار مطالعاتی مقدماتی انجام شد تا پایه‌های کار به استواری گذاشته شود و مانند بسیاری از تجارب تلخ گذشته با ناکامی مواجه نشود. این پژوهش منجر به این شد که ضروریات تشکیل و کار موفق یک حزب به این صورت شناسایی شود:

- نخستین عامل ضروری برای موفقیت یک حزب داشتن پایه‌های فکری است که بتواند با نیازهای جامعه‌ای که می‌خواهد در آن عمل کند تطابق و همخوانی داشته باشد. ما توانستیم با اتکاء به ۴ سال فعالیت سازمان خودرهاگران به این یقین برسیم که دو عنصر "انسان‌مداری" و "قدرت اجتماعی" نیازهایی مبرم و تاریخی برای جامعه‌کنونی ایران هستند. به همین دلیل با اطمینان از این که جامعه به بزرگداشت جان و کرامت انسان ایرانی و نیز دستیابی به قدرت تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت خویش احتیاج مبرم دارد، پایه‌های فکری حزب را در قالب **مرامنامه‌ی حزب ایران آباد** تدوین کردیم. متنی کوتاه اما پرمغز که چهارچوب‌های یک تحول بنیادین در جامعه را ترسیم می‌کند. در این متن بیان شده است که آن چه حزب ایران آباد در جستجوی آن است نه پایان بخشیدن به عمر رژیم استبدادی، بلکه پایان دادن به ساختار استبداد در ایران است. ساختاری که استبداد را در عرصه‌های مختلف تولید و بازتولید می‌کند و تغییر رژیم نیز یکی از مکانیزم‌های بازتولید آن است. با یک چنین پایه‌ی فکری ما اطمینان داشته و داریم که تحولی بزرگ را باید سازماندهی کنیم تا بتواند ریشه‌های استبداد را در ایران برکند و نه این که به یک دگرگونی در سطح بسنده کند.
- عنصر دوم مورد نیاز یک حزب، آن هم برای چنین هدفی، داشتن یک برنامه‌ی سیاسی واقع‌گرا و قابل اجراست. یک نقشه‌ی راه مشخص که بتواند گام به گام حرکت به سوی پایان بخشیدن به عمر استبداد در ایران را ترسیم کند. ما در این عرصه در متنی که به نام **برنامه‌ی سیاسی** منتشر ساختیم

بر مبنای این نتیجه‌گیری بدیهی بود که این کوشندگان بر آن شدند تا برای ارائه‌ی منظم نتایج تحقیقات خود و اشاعه‌ی این دو اندیشه‌ی "انسان‌مداری" و "قدرت اجتماعی" تشکلی را ساماندهی کنند. تلاش‌های اولیه در قالب تشکلی به نام "جنبش انسانی مردم ایران" (جاما) در دست انجام بود که موضوع انتخابات خرداد ۱۳۸۸ منجر به شکل‌گیری **جنبش سبز** شد. این حرکت روح تازه‌ای در فعالیت در دست جریان دمید و "جاما" را از جریانی به طور صرف فرهنگی به سوی تشکلی فرهنگی-سیاسی هدایت کرد. حاصل این فرآیند شکل‌گیری "سازمان خودرهاگران" بود که در هفتم دیماه ۱۳۸۸ تولد یافت.

سازمان خودرهاگران از همان ابتدای فعالیت خود اقدام به تولید و ارائه‌ی محتوا در دو عرصه‌ی **انسان‌مداری** و **قدرت اجتماعی** نمود. جا انداختن ارزش جان و کرامت انسان به عنوان ارزش‌های پایه‌ای هر نوع کنش سیاسی از یک سو و دیگری ضرورت خودسازماندهی شهروندان برای تبلور بخشیدن به قدرت اجتماعی از سوی دیگر، محورهای اصلی فعالیت خودرهاگران در بین سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ بودند. در طول این چهارسال فعالان سازمان خودرهاگران نزدیک به دو هزار مطلب نوشتاری، شنیداری و دیداری تولید و ارائه دادند. مقالات، سمینارها، جزوات، کتاب، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مصاحبه و نشست‌ها برخی از قالب‌های ارائه‌ی این مطالب بود. چندین وبسایت تأسیس و فعالیت در تمام حوزه‌های فضای مجازی دنبال شد.

با پیشرفت کار سازمان خودرهاگران، ضرورت دیگری پس از نزدیک به سه سال و نیم فعالیت احساس شد. نیاز به تحول

آن چه حزب ایران آباد در جستجوی آن است نه پایان بخشیدن به عمر رژیم استبدادی، بلکه پایان دادن به ساختار استبداد در ایران است. ساختاری که استبداد را در عرصه‌های مختلف تولید و بازتولید می‌کند و تغییر رژیم نیز یکی از مکانیزم‌های بازتولید آن است. با یک چنین پایه‌ی فکری ما اطمینان داشته و داریم که تحولی بزرگ را باید سازماندهی کنیم تا بتواند ریشه‌های استبداد را در ایران برکند و نه این که به یک دگرگونی در سطح بسنده کند.

بوده است که کار را نیمه تمام گذاشته و تسلیم انفعال یا بی عملی شدند. برای حزب ما این چالشی بزرگ بوده و هست. زیرا ما جزو معدود تشکل‌های سیاسی بودیم که رسانه‌ی ماهواره‌ای خود را برای ارتباط با درون ایران برپا کردیم و از همان ماه‌های اول باید پذیرای هزینه‌های سنگین آن می‌شدیم.

● و در نهایت عنصر پنجم برای آن که حزبی در مسیر خویش به هدف نزدیک شود، پایگاه مردمی حزب است. یعنی شناخته شدن بودن در میان آحاد جامعه و تدارک بستر اجتماعی کنشگران و تغییرطلبان برای پیشبرد استراتژی خویش. این برای حزب ما که تازه تأسیس بود و سابقه‌ی ای جز خودرهاگران نداشت کار آسانی نبود. اما آشنایی با واقعیت‌های ارتباطاتی سبب شد که ما ابزارهای مناسب برای برقراری ارتباط با توده‌های مردم در شهر و روستاهای کشور را شناسایی و حداقل یکی از آنها را به صورت مستمر و گسترده مورد استفاده قرار دهیم. تلویزیون دیدگاه که همزمان با تأسیس حزب بنیان نهاده شد، تنها پنج ماه پس از آغاز فعالیت حزب ایران آباد به روی ماهواره‌ی یاه ست رفت و از آن زمان تاکنون به مدت دو سال بر روی این ماهواره و به مدت نزدیک به یک سال روی ماهواره‌ی هاتبرد در اختیار هموطنان عزیز در داخل کشور است. همان‌هایی که آموزه‌های خودرهاگران را از سایر تلویزیون‌های ماهواره‌ای دنبال می‌کردند اینک آموزش‌ها و پیام‌های حزب ایران آباد را بر روی تلویزیون دیدگاه دریافت می‌کنند.

با پرداختن به این ضروریات حزب ایران آباد در طول سه سال گذشته فعالیت خود را به صورت مستمر و پایدار به پیش برده

ادامه مطلب در صفحه ۴

سال جدید را در شرایطی آغاز می‌کنیم که اوضاع جهان، منطقه و ایران دستخوش تنش‌های کوچک و بزرگ شتاب زده است و می‌تواند با خود نتایجی سهمگین را برای کشورمان به دنبال آورد. ما در حزب ایران آباد ضمن پی‌گیری فعال استراتژی درازمدت خود هشیار هستیم که به تناسب رویدادهای تند احتمالی پیش رو بتوانیم در مقابل آنها واکنش مناسب را به عنوان یک تشکل عمل‌گرا از خود نشان دهیم.

به ذکر مرحله‌ی پرداختیم که از حالا می‌بایست طی شود تا بستر و زمینه برای یک کار درازمدت عمیق در درون جامعه‌ی ایرانی فراهم شود.

مرحله‌ی نخست کنار زدن رژیم کنونی است که به طور وضوح نقش مزاحم تحول تاریخی جامعه‌ی ایران را ایفاء می‌کند. اما از این مهم‌تر مرحله‌ی دوم است که در آن باید اجازه‌ی شکل‌گیری شرایط بازتولید یک رژیم استبدادی دیگر را ناممکن است. برای این منظور برنامه‌ی سیاسی ما در دوران گذار یک روند دقیق و حساب شده را پیشنهاد می‌کند که از هر نوع شتاب‌زدگی کاذب یا شرارت‌بار رها شده و با آرامش و وسواس بر روی عنصر کیفیت در یک انتقال قدرت دمکراتیک و مردمی تأکید دارد. پس از آن است که به یک ایران دارای نظام مردمسالاری متعارف می‌رسیم و تلاش خواهیم کرد تا موضوع انتقال قدرت از بالا به پایین به نحو مستمر، هدفمند و نهادینه صورت پذیرد تا قدرت اجتماعی حاکم بر سرنوشت جامعه شود.

● عنصر سوم برای موفقیت یک حزب اما نفراتی است که به همت آنها بتواند برنامه‌ی سیاسی خود را به پیش برد. این به معنی جذب علاقمندان از میان ایرانیان و عضوگیری و آموزش آنهاست. شاید بتوان گفت که این سخت‌ترین بخش کار بوده و هست. زیرا این اعضای بالقوه از میان ایرانیانی می‌آیند که خاطره‌ی خوبی از تحزب ندارند. نه شمارشان زیاد است و نه آسان با قواعد کار جمعی خو می‌گیرند. حزب ما در سه سال گذشته دشواری‌هایی این امر را تجربه کرده است و همچنان با آن دست و پنجه نرم می‌کند. اما در این میان آن چه سبب امیدواری است این است که فرهنگ تحزب به مرور زمان میان بخش فریخته‌ی جامعه جا افتاده و علاقمندانی که در کار تشکیلاتی جدیت دارند پا به پیش می‌گذارند. روند عضوگیری و تقویت نیروی انسانی حزب چالشی است که با حس مشارکت شهروندان ایرانی از یکسو و با جدیت آنان در پیشبرد مبارزه پیوند خورده است. یک حزب بدون موفقیت در این بخش از کار نمی‌تواند به موفقیت خویش امیدوار باشد، مگر آن که بخواهد از راه‌های غیرمردمی و مکانیزم‌های غیراجتماعی برای کسب قدرت خیز بردارد.

● چالش بعدی یا همان عنصر چهارم برای کامیابی حزب دسترسی به منابع مالی و مادی است. یک حزب بدون این منابع محفل رویاپردازی بیش نیست. پس حزب باید در تهیه و تدارک باشد تا بتواند پشتوانه‌های مادی اجرای برنامه‌ی سیاسی خود را از طریق نفرائش به دست آورد. این امر در شرایطی که اکثریت مطلق ایرانیان با مقوله‌ی مشارکت و تحزب آشنا نیستند و تجربه‌ی خاصی در امر همیاری تشکل‌های سیاسی مردمی ندارند امر آسانی نیست. بسیاری از تشکل‌های سیاسی خارج از کشور به خاطر همین فشار مالی

شده در درون حزب اجازه داد که تشکیلات از کارآمدی و بهره‌وری بیشتری در عرصه‌های کاری خود برخوردار شد. کیفیت نیرویی در میان اعضاء به طور جدی دنبال شده و همراه با آموزش‌ها، تلاش‌های انفرادی اعضاء باعث ارتقاء برآمد کار جمعی شده است.

اینک در آستانه‌ی آغاز سال چهارم فعالیت حزب ایران آباد هستیم.

این سال جدید را در شرایطی آغاز می‌کنیم که اوضاع جهان، منطقه و ایران دستخوش تنش‌های کوچک و بزرگ شتاب زده است و می‌تواند با خود نتایجی سهمگین را برای کشورمان به دنبال آورد. ما در حزب ایران آباد ضمن پی‌گیری فعال استراتژی درازمدت خود هشیار هستیم که به تناسب رویدادهای تند احتمالی پیش‌رو بتوانیم در مقابل آنها واکنش مناسب را به عنوان یک تشکل عمل‌گرا از خود نشان دهیم.

در این سال نیز جریان عضوگیری نیروهای جدید، آموزش اعضاء، بالا بردن بهره‌وری و کارآمدی اعضاء و بهینه‌سازی فعالیت اجزاء تشکیلات و نیز تعمیق پایگاه اجتماعی حزب ادامه خواهد یافت. تلاش ما بر این خواهد بود که ضمن حفظ رسانه‌ی دیدگاه، به عنوان یک کانال مهم برقراری ارتباط با داخل کشور، سایر ابزارهای ارتباطاتی را نیز به طور جدی‌تری مورد بهره‌برداری قرار داده و بتوانیم با نیروهای بالقوه کنشگر بیشتری در تماس قرار گیریم.

امید است که در این سال جدید هموطنان فرهیخته‌ی هر چه بیشتری پیام حزب ایران آباد در مورد ضرورت تحزب برای ایجاد تغییر نهادینه و بنیادین در کشور را دریافت کرده و با احساس مسئولیت شهروندی به حزب ایران آباد بپیوندند تا در کنار هم، خط مبارزه برای از میان بردن استبداد و زمینه‌های بازتولید آن را پی‌بگیریم. راز‌هایی در سازماندهی است. #

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

۲۹ اسفند ۱۳۹۵



است. حزب به طور روزانه به تولید محتوا و ارائه‌ی آن از طریق رسانه‌های خویش پرداخته است، به عضوگیری و آموزش اعضاء خود اقدام کرده و مجموعه‌ی فعالیت‌های خویش را با هدف حرکت به سوی کسب قدرت به پیش برده است.

در این مسیر حزب به طور مستمر با مشکلات و معضلات فراوان برخورد کرده است. اما این طبیعت هر کار دشواری است که انسان‌ها برای خود تعیین می‌کنند و ما نیز به دنبال راه آسان نبوده ایم و نیستیم. ما از ابتدا آگاه بودیم که تشکیل، نهادینه کردن و پیشبرد یک حزب سیاسی کاریست دشوار اما نه ناممکن. به عنوان یک تشکل انسان‌مدار که به بی‌نهایت توانایی انسان باور دارد، هیچ چیز ناممکن نیست.

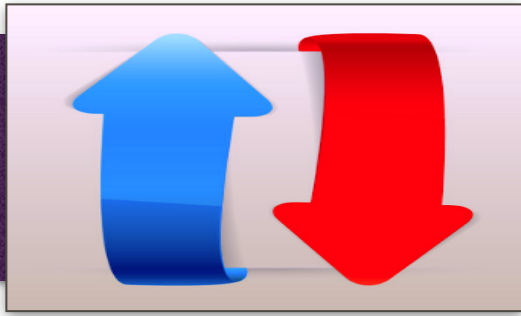
فعالیت‌های انجام شده:

در سال اول فعالیت خود حزب به آرامی نخستین عضوگیری‌ها را انجام داده و با آموزش آنها بدنه‌ی از نخستین نفرات حزبی را تشکیل داد. در این زمان ما هم‌چنین از طریق رسانه‌های خویش به شناساندن نام حزب مشغول بودیم. با ارائه‌ی منظم و مفصل برنامه‌های تلویزیونی روزانه در طول این سال نخست، جایگاه تلویزیونی دیدگاه تثبیت شد و این رسانه از شمار قابل توجهی بیننده برخوردار شد. همین بینندگان زیر بنای نخست برای ایجاد پایگاه اجتماعی حزب ایران آباد بودند.

در سال دوم عضوگیری و گسترش کار ادامه یافت و بخش دیگری از فعالیت نهادینه‌سازی حزب صورت گرفت. تعمیق پایگاه اجتماعی از طریق کار منظم رسانه‌ای همچنان ادامه یافت. در این سال اعضاء تازه‌ای به حزب پیوستند و بخشی از آنها مسئولیت‌هایی را در امور پذیرفته و شروع به کار کردند. کار منظم تشکیلاتی ادامه پیدا کرد و حزب حضور بیشتری در صحنه‌ی سیاسی کشور یافت.

در اوایل سال سوم تشکیلات در درون خود با ظهور یک گرایش انضباط‌گریز مواجه شد که خوشبختانه در سایه‌ی کار جدی سیستم‌سازی که در دو سال نخست صورت گرفته بود، حزب موفق شد این جریان ضابطه‌گریز را از خود دور سازد و در سایه‌ی این مهم با انسجامی قویتر و پویاتر به تلاش‌های خود ادامه داد. در این چالش حزب ایران آباد نشان داد که از همین ابتدای راه نسبت به کار منظم نهادینه و مبتنی بر قواعد و ضوابط تشکیلاتی پایبند است و حاضر به هیچ تخفیفی در این باره نیست. این رویداد پیام خوبی برای همه اعضاء حزب بود که بدانند در تشکیلاتی به کار مشغولند که در ورای نقش فرد، به ساختن و عمل کردن به عنوان یک سیستم نهادینه توجه دارد.

در سال سوم حزب که یکی از پربارترین سال‌های عمر حزب بود و اینک به پایان می‌بریم ترکیب کاری اجزاء تشکیلات به نحو چشمگیری ارتقاء یافت و تجارب و آموزش‌های مطرح



تغییر رژیم بدون آمادگی، تغییر رژیم با آمادگی

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

مقدمه

پیروزی داند ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و چرخش پرشتابی که در سیاست های کلان این کشور در حال شکل گرفتن است، بحث فرا رسیدن زمان تغییر رژیم در ایران را به موضوع بسیاری از محافل ایرانیان تبدیل کرده است. در این میان، هستند بیشماری که با ادعای به حق یا ناحق «اپوزیسیون» بودن، دل به این خوش کرده اند که ترامپ هم دمکراسی، هم آزادی و هم پیشرفت را برای ایران به ارمغان آورد.

بخش نخست از پیش بینی های فوق واقعینانه به نظر می رسد، زمانی که صحبت از فرا رسیدن زمان تغییر در ایران می شود. تاریخ گواهی می دهد، هر وقت که دنیا درگیر تلاطم های بزرگ گشته، این حکومت های ناتوان و فاقد مشروعیت بوده اند که، بیش و پیش از هر کس دیگر، دچار بی ثباتی و تزلزل شده اند؛ همان گونه که در مواردی بسیار، کشور های دارای حکومت های ضعیف تغییرات بزرگ سیاسی-اجتماعی را تجربه کرده اند.^۱

شرایط آشفته ی حاکم بر منطقه و جهان، دیگر بر کسی پوشیده نباید گذاشته باشد که تحولات بزرگی در راه است؛ تحولاتی که انتظار می رود در پی آن روابط ژئواستراتژیک بین المللی به طور کلی بازتعریف شود. از سوی دیگر، نابسامانی های ساختاری رژیم گرفتار آمده در چنبره ی بحران های تودرتو را شکننده کرده و در مرز ورشکستگی کامل قرار داده است؛ به نحوی که می توان تصور کرد در بده بستان های کلان جهانی، جمهوری اسلامی به وجه المبادله بین قدرت های بزرگ جهانی تبدیل شود. به نظر می رسد رژیمی که از ابتدای حیات خود تا به امروز، بر خلاف هیاهوی سیاسی و آنچه تلاش شده به اذهان عمومی جهانیان القا شود، در خدمت پیشبرد اهداف سرمایه داری جهانی و جناح راست اسرائیل بوده است، به پایان دوران کارکرد ایزاری خود رسیده و تلاشی برای تغییر آن، به شکلی یا به شکل دیگر در راه باشد. پرسش اساسی اما اینجاست: از این نمد چه کلاهی برای ملت ایران و منافع ملی ما دوخته خواهد شد؟

مشکل از آنجا آغاز می شود که بسیاری از هموطنان و سیاسی کاران بی غرض و با غرض ما، به خطا و یا از سر توهم شروع به رویابافی کرده اند و بر این طبل می کوبند که گویا، بدون آن که نیاز به تلاش خاصی از جانب خود مردم ایران باشد، سمت و سوی تغییرات پیش رو مثبت و در راستای منافع ملی ما خواهد بود. چرا به خطا و توهم؟ زیرا که این جمع به این امر بدیهی بی توجه اند که رخ دادن یک تغییر کلان سیاسی، به خودی خود، نه رخدادی مثبت است و نه منفی؛ بلکه این جهت، مسیر و کیفیت عوامل پیش برنده ی تغییر است که نتیجه نهایی آن را مشخص می کنند.

نوشتار پیش رو، با کمک گرفتن از تاریخ معاصر ایران، در ابتدا به اختصار به تجربیات تلخی که جامعه ی ما طی تلاش چندباره اش در مسیر ایجاد تغییرات ساختاری در ایران کرده است می پردازد تا بعد شرایط لازم برای ایجاد تغییرات کلان سیاسی-اجتماعی با کیفیت و در مسیر درست و مثبت برای میهن مان را ترسیم کند.

تغییر رژیم: در انتظار چه باید بود؟

در علوم اجتماعی، اصطلاح تغییر رژیم، به آن دسته از تحولات و دگرگونی های سیاسی و حتی اجتماعی اطلاق می شود که اثراتشان به صورت گسترده و ماندگار باقی بماند. این ویژگی ها به طور خاص، در تغییر رژیم با توسل به راهی به جز کودتا دیده می شوند. کودتا، تحولی روبنایی، سطحی و غیرپایدار است، در حالی که تغییر رژیم از طریق قیام مردمی، انقلاب و یا دیگر اشکال اجتماعی از حرکت، تحولی است همه جانبه و مهم در ساختارهای بنیادین یک جامعه. آنچه اما، سرنوشت و نتایج یک تغییر رژیم سیاسی را رقم می زند، نه صرف تغییر، بلکه نوع رفتاری است که جامعه در حین تغییر از خود نشان می دهد؛ عملکردی که کیفیت تغییر را مشخص کرده و آن را در مسیر مثبت و یا منفی کلمه به پیش خواهد برد.

زمانی که نیروهای خواهان تغییر در دل یک جامعه به درستی شکل بگیرند، آمادگی لازم برای هدایت گری یک حرکت اجتماعی را از پیش کسب می کنند تا بتوانند سر بزنگاه راهبری

^۱ نمونه آن فروپاشی بسیاری از رژیم های دست نشانده ی استعمار در فضای پس از جنگ جهانی دوم بود.

تغییر رژیم بدون آمادگی، تغییر رژیم با آمادگی

تغییر را به دست گرفته و سمت و سوی حرکت را در راستای حفظ منافع مردم نگاه دارند. چنین نیروی هدایتگری که برخاسته از جامعه باشد، قادر است به موقع سوار بر حرکت شده، افسار و عنان تغییر را به دست بگیرد و با مدیریت هوشمندانه، آن را به جهتی بکشانند که باید، تا این خود جامعه باشد که میوه ی تغییر را بچیند و نه بیگانگان با آن.

در نقطه ی عکس آن، زمانی که نیروی هدایت گر تغییر خارج از جامعه واقع شده باشد، به طور منطقی، منافعش ناسازگار با منافع جامعه بوده، و دیر یا زود برضد آن عمل خواهد کرد. از جمله ی بیگانگان با جامعه، نیروهایی هستند که در علوم اجتماعی از آنها به عنوان لایه های فرا-اجتماعی² یاد می شود: مصداق مشخص این پدیده، بالاترین طبقات و اقلیت کوچک بسیار ثروتمند جامعه هستند که در حاشیه و یا حتی در خارج از آن قرار می گیرند و به طبقات پایین تر به چشم رقیب یا دشمن خود نگاه می کنند. زمانی که بدنه ی جامعه، به هر دلیلی نتوانسته باشد، پیش از آغاز یک دوران از تغییرات کلان اجتماعی-سیاسی، آمادگی لازم برای دفاع از حقوق خود را کسب کند تا خود هدایتگری آن را برعهده بگیرد؛ این لایه های فرا-اجتماعی هستند که حتی اگر آغازکننده ی حرکت نبوده باشند، سوار بر موج تحولات شده و سمت و سوی آن را در مسیر حفظ منافع خویش منحرف می کنند. از همین رو تنها زمانی می توان امید داشت که تغییر در مسیر بهبود و پیشرفت جامعه قرار بگیرد که نیرو و موتور محرکه ی آن دارای ماهیت اجتماعی باشد، بستر و خاستگاه اجتماعی داشته باشد، بخشی از خود بدنه ی جامعه باشد که چون شرایط عینی زندگی این را برایش ملموس کرده، قادر به قبول مسئولیت سنگین حرکت برای دفاع از منافع جامعه می شود.

از این نقطه نظر، دلیل اصلی شکست تحولات اجتماعی تاریخ معاصرمان را شاید بهتر دریابیم. تحولاتی که آغازگران و کوشندگان، در ورای امیدها و آرزوها و آرمان های والا، هیچ کدام نتوانستند جهت مثبت پیشرفت، و مسیر حفظ حقوق انسانی و منافع ملی مردم ایران را پیدا کرده و تدوام بخشند. نیک که بنگریم، در هیچیک از برهه های پرتلاطم تاریخ ایران، نیروهایی که رهبری تغییر را به دست گرفتند - و نه شرکت کنندگان در حرکت -، خاستگاه اجتماعی اکثریت جامعه را نمایندگی نمی کردند. در بهترین حالت، اگر مزدور بیگانگان و نیروهای برون اجتماعی نشدند، نماینده ی اقلیت کوچکی در حاشیه ی جامعه بودند که نمی توانستند از منافع ملت ایران دفاع کنند.

شوربختانه، تاریخ ایران در خود نشانی از مواردی که ملت ما پیشاپیش خود را آماده ی هدایت تغییر اجتماعی کرده باشد ندارد

زمانی که نیروهای خواهان تغییر در دل یک جامعه به درستی شکل بگیرند، آمادگی لازم برای هدایتگری یک حرکت اجتماعی را از پیش کسب می کنند تا بتوانند سر بزنگاه راهبری تغییر را به دست گرفته و سمت و سوی حرکت را در راستای حفظ منافع مردم نگاه دارند. چنین نیروی هدایتگری که برخاسته از جامعه باشد، قادر است به موقع سوار بر حرکت شده، افسار و عنان تغییر را به دست بگیرد و با مدیریت هوشمندانه، آن را به جهتی بکشانند که باید، تا این خود جامعه باشد که میوه ی تغییر را بچیند و نه بیگانگان با آن.

تا بتوان به عنوان نمونه ی موفقیت آمیز به آنها اشاره کرد. هم از این روی، درس خود را از مثال هایی بگیریم که به ما نشان می دهند، زمانی که یک جامعه آماده نشده باشد تا مسئولیت هدایتگری تغییرات را خود بر عهده بگیرد، شکل گیری تحولات اجتماعی کلان، بیش از آن که نفعی به جامعه برساند، زیان و خسارت و نابودی برایش به بار خواهد آورد:

● قیام مشروطیت: این قیام که به طور ناگهانی و بر اساس نارضایتی ناشی از امتیازات واگذار شده به بیگانگان و افزایش باج و خراج خواهی رژیم قاجار شکل گرفت، به طور مشخص، فاقد حداقلی از آگاهی اجتماعی لازم برای این نوع از حرکت بود. علاوه بر این فقدان آگاهی، کوشندگان قیام فاقد سازماندهی اجتماعی منسجم بودند و لذا نتیجه ی مثبتی از آن حاصل نشد.

دیرتر، از دل این قیام اجتماعی و با وجود به تصویب و تأیید رسیدن پیشروترین قانون اساسی وقت در خاورمیانه، شاهد آنیم که استبداد رضاخانی سر برون می آورد، چرا که جامعه ی ایرانی نتوانسته بود از قبل ابزار لازم و ضمانت اجرایی برای قانون اساسی جدید و پیشروی خود را فراهم سازد. در فقدان این شاخص مطلوب، سید ضیا طباطبایی، طراح اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، از جانب لژ انگیس فراماسونری، مأموریت پیدا می کند تا با سازماندهی یک کودتا، در عمل قانون اساسی مشروطیت را به زیر سؤال برده، آن را دور بزند و رضاخان قزاق را به رضاشاه مبدل کند.

ادامه مطلب در صفحه ۷

های دانه درشت دستگاه سنتی سازمان یافته ی بازار تعیین می شود. بعد، با صحنه گردانی معرکه توسط تعدادی آخوند و پاسدار فاسد، منافع این اقلیت کوچک و منافع قدرت های بزرگ جهانی بر منافع ملت ایران ارجحیت می یابد. بار دیگر، نبود آگاهی و سازماندهی اجتماعی، استقرار استبداد آدمکشان جمهوری اسلامی، این سیاه ترین چهره ی تاریخ ایران، را میسر ساخت.

● جنبش سبز: از حضور میلیونی ایرانیان در ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابانها، که جهانی شاهدش بود، حتی یک روز زودتر کسی خیر نداشت. این نماد فقدان آمادگی لازم برای یک حرکت اجتماعی بود، تا دیرتر، این نبود آگاهی و سازماندهی اجتماعی به سرکوب و استیلای هر چه بیشتر فضای ترس و یأس و انفعال در جامعه ختم شود. جنبش سبز بهترین فرصت با بدترین سازماندهی بود.

فرصت اندیشه ورزی:

دهه هاست، آرزوی تغییر رژیم کنونی را در دل می پرورانیم، اما آیا به این هم می اندیشیم که این تغییر را چگونه می خواهیم؟ منطقی ترین پرسشی که پس از خواندن آنچه در بالا آمد به ذهن مخاطب خطور می کند، این است: تغییر در راه است، درست، اما آیا برای هدایت آن آماده ایم؟ از خود بپرسیم: حرکت بعدی جامعه ی ما چگونه حرکتی خواهد بود، چه ویژگی هایی خواهد داشت و سود اصلی آن به جیب چه قشری خواهد رفت؟

مگر نه این است که دوباره و چند باره رفتن از مسیری که ما را به مقصد نرسانده، و انتظار این که این بار ما را به مقصد برساند، اشتباه است؟ پس چگونه می توانیم با علم به آن که هنوز آمادگی لازم برای هدایت تغییر را کسب نکرده ایم، تنها به این که قرار است در ایران تغییر رژیم رخ دهد دلخوش کنیم؟ آیا باور به این که این بار، بدون وجود آگاهی و سازماندهی ضروری نزد نیروهای اجتماعی تغییر، نتیجه متفاوت خواهد بود عین ساده لوحی نیست؟ آیا ممکن است، بدون درس گرفتن از تاریخ، از همان مسیر پرهزینه ی مشروطیت، جنبش ملی شدن نفت، انقلاب ۵۷ و جنبش ۸۸ برویم و این بار، معجزه وار، به مقصد درست برسیم؟ آیا ساده نگری نیست که بپنداریم اگر تغییر رژیم رخ بدهد- و یا رخ بدهندش-، بدون آن که خود وارد عرصه ی دفاع سازمان یافته از منافع خویش شده باشیم، این بار خوشبخت خواهیم شد و به دموکراسی و شکوفایی هم خواهیم رسید؟

بگذارید یک بار هم که شده پیش از وقوع فاجعه وارد عمل شویم! به جای افسوس خوردن ها و آه حسرت کشیدن ها برای گذشته های خوب از کف رفته، پیشاپیش به فکر آماده سازی خود باشیم. اگر از تاریخ معاصر ایران نمی آموزیم، نگاهی به

زمانی که بدنه ی جامعه، به هر دلیلی نتوانسته باشد، پیش از آغاز یک دوران از تغییرات کلان اجتماعی-سیاسی، آمادگی لازم برای دفاع از حقوق خود را کسب کند تا خود هدایتگری آن را برعهده بگیرد؛ این لایه های فرا-اجتماعی هستند که حتی اگر آغازکننده ی حرکت نبوده باشند، سوار بر موج تحولات شده و سمت و سوی آن را در مسیر حفظ منافع خویش منحرف می کنند. از همین رو تنها زمانی می توان امید داشت که تغییر در مسیر بهبود و پیشرفت جامعه قرار بگیرد که نیرو و موتور محرکه ی آن دارای ماهیت اجتماعی باشد، بستر و خاستگاه اجتماعی داشته باشد، بخشی از خود بدنه ی جامعه باشد.

تغییر رژیم بدون آمادگی، تغییر رژیم با آمادگی

شکست این نخستین تغییر مهم سیاسی تاریخ معاصر ایران نشان داد که در نبود آگاهی و سازماندهی اجتماعی، تغییری هم اگر صورت بگیرد، در نهایت نوع جدیدی از استبداد را جانشین خودکامگی قبلی خواهد کرد.

● جنبش ملی شدن نفت: اینجا هم مانند مشروطیت شاهدیم که در فقدان آگاهی و سازماندهی اجتماعی، یک حرکت ملی گسترده و مردمی به استحکام استبدادی جدید- این بار زیر چتر محمدرضا پهلوی- ختم می شود. موفقیت MI6 و CIA در اجرایی کردن کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، با تکیه بر مشتی اوباش و نظامی سرسپرده، نشان داد زمانی که جامعه ای آمادگی لازم را کسب نکرده باشد، تمام آرزوهای استقلال خواهی و حق طلبی اش بر باد می رود. کودتای ۲۸ مرداد نتیجه ی نبود مقاومت سازمان یافته ی اجتماعی در مقابل حرکت سازمان یافته ی سیاسی-نظامی بود.

● انقلاب ۵۷: زمانی که در ۲۲ بهمن ۵۷، نظام پهلوی به طور رسمی سرنگون شد، نه جامعه ی ایرانی آماده ی هدایت گری یک چنین تغییر بزرگی بود، نه عنصر آگاهی اجتماعی به شکل نهادینه ی خود شکل گرفته بود تا بدنه ی جامعه منافع خویش را به درستی تشخیص دهد و نه حتی احزاب و سازمان های سیاسی ما به ضرورت پرداختن به دو عنصر آگاهی و سازماندهی و به کارگیری یک استراتژی کاری درست برای تقویت آن واقف بودند.

بدین ترتیب، شاهدیم که با وجود حضور گسترده ی لایه های گوناگون جامعه در این حرکت، سمت و سوی آن توسط بازاری

پاره کردن و تجزیه کردن ایران به چندین کشور ضعیف و کوچک، تا ضمیمه ی قدرت های منطقه ای همچون اسرائیل، اقلیم کردستان، آذربایجان و عربستان شوند. این یک ترس بیمارگونه نیست، خطری است واقعی، که طرح آن از پیش آماده شده است و هر لحظه می تواند وارد مرحله ی اجرایی خود شود! بر سر ملت هایی که خواب باشند، هر بلایی می تواند بیآورد.

کسب آمادگی برای تغییر:

وظیفه ی دشوار آنان که می فهمند

دریافتیم که نبود آگاهی و سازماندهی چه بر سر ما و دیگر ملت ها آورده است، پرسش ها را پرسیدیم و هشدارها را دادیم. بنابراین، اگر نمی خواهیم که باز دوباره، در ۲۰ یا ۳۰ سال دیگر، انگشت حسرت به دندان بگزیم و آه بکشیم که چه بود و چه شد، بپردازیم به پاسخ ها، راهکارها و آنچه که ما باید در زمانی که نسیم تغییر بر سر ایران آغاز به وزیدن کرده است انجام دهیم. اما پیش از آن تعریف و تدقیقی داشته باشیم از دو مفهوم آگاهی و سازماندهی:

- **آگاهی فردی، آگاهی جمعی:** بسیار شنیده ایم که می گویند «ملت ما، همه آگاهند و خوب می دانند چه می گذرد». آنچه در این گزاره مورد توجه قرار نگرفته، تفاوت بین دانستن (یا اطلاع داشتن) و آگاه بودن است. آگاهی قدرت تشخیص منافع خویش است؛ آگاهی فردی به تشخیص منافع فردی باز می گردد، همان گونه که آگاهی جمعی به تشخیص منافع جمعی. بر این مبنا، شاید بپذیریم مردم ایران از آنچه در

ادامه مطلب در صفحه ۹

به تاریخ برده داری نگاه کنیم تا بدانیم تا چه اندازه تاریخ و سیاست، ملت هایی را که در خواب بوده اند با بی رحمی قربانی خود کرده است. زمانی که ظالمانه ترین سیستم دست ساخت بشر، یعنی سرمایه سالاری لجام گسیخته، زندگی میلیاردها انسان را با بی اخلاقی تمام، زیر پای رشد جنون آمیز خود له می کند، آیا هنوز دلیل و منطقی هم پیدا می کنیم که دلخوش کنیم به این که وقتی نوبت ما برسد متفاوت خواهد بود؟ و بُرخوردن کارت های استراتژیک بین المللی را: تکه و

توده های ناآگاه میلیونی حاضر در صحنه بر اساس فشار و احساسات.

منظور از یک درصدی ها در جمع ما، اشاره به همان اقلیت آگاه جامعه است که دارای قدرت تشخیص منافع فردی و جمعی خویش باشد. اما علاوه بر این که لازم است یک درصدی برخوردار از حس مسئولیت پذیری باشد، دست کم به یک ویژگی دیگر نیز احتیاج دارد: توانایی بالقوه ی کار جمعی و سازمان یافته. یک درصدی ها می بایست، به مرور زمان و با تکیه بر آموزش ها در این زمینه - که از جمله از طریق جمع ما، از آغاز کار سازمان خودرهاگران، از هشت سال پیش ارائه شده است-، این توانایی بالقوه را با تمرین کار جمعی بالفعل کنند تا به قدرت، قدرت اجتماعی، که همان نیروی لازم برای تغییر در جامعه است، تبدیل شود. نگاهی داشته باشیم به وظیفه ی دشوار یک درصدی ها:

● کسب آگاهی:

یک درصدی ها، وظیفه دارند، با مطالعه، روی آوردن علمی به مسائل اجتماعی و تقویت خردگرایی و قدرت تحلیل پدیده ها در خود، قدرت تشخیص منافع جمعی را نزد خویش بالا برند.

● اشاعه ی آگاهی در میان لایه های مستعد جامعه:

یک درصدی ها می توانند برخی از لایه های جامعه را که کمتر آلوده به فرهنگ جهل، ترس، یأس و مصلحت گرایی حاکم بر جامعه شده اند، به منافع خود آگاه کنند، تا در گام های بعدی، زمانی که تحرک اجتماعی آغاز شد، به جمع آنها بپیوندند.

● خودسازماندهی اجتماعی در درون جامعه به شکل گسترده:

اقدام به خودسازماندهی و انجام فعالیت های مدنی، شهروندی، صنفی، فرهنگی و ... به شکل گسترده، نه تنها یک درصدی ها را برای پذیرش مسئولیت های بزرگتر و مهمتر در سر بزنگاه تاریخ آماده می کند، بلکه سبب افزایش انسجام اجتماعی در جامعه ای می شود که حاکمان مستبد آن از هر نوع کار جمعی وحشت دارند و فرهنگ تکروری را به شکل گسترده ترویج می کنند.

● پیوند قدرت خودسازمان یافته با تشکل های دارای

سازماندهی سیاسی:

مجموع سه نکته ای که در بالا به آن اشاره شد، یعنی تقویت آگاهی اقشار مسئولیت پذیر، ترویج آگاهی در بین لایه های مستعد جامعه و سپس، آغاز به کار سازماندهی شده و گسترش آن، به تولد و رشد نیروی اجتماعی لازم برای تغییر می انجامد. اما تا زمانی که نتوان به شکل نهادینه از این نیروی اجتماعی برای یک تحول سیاسی مهم، مانند تغییر رژیم بهره برد، به تغییرات کلان اجتماعی نیز منجر نخواهد

کشور می گذرد باخبر باشند، اما واقع بین باشیم: تا به آگاهی فردی و جمعی دست یابند، راه درازی در پیش است. چرا که مفهوم شهروندی هنوز نهادینه نشده و آگاهی جمعی در مفهوم شهروندی است که تبلور می یابد. شهروند- و نه شهرنشین- دارای درک اجتماعی و آگاهی فردی است و به خوبی می داند که تنها در قالب حفاظت از منافع جمعی خویش است که دفاع از منافع فردی خویش را میسر خواهد ساخت. سلطه ی رژیم مستبد و جنایتکار حاکم بر ایران، مشکلی جمعی است و راه حلی جمعی را می طلبد. کار آنان که به این مهم دست یافته اند، بردن این آگاهی نزد دیگر هموطنان است.

● سازماندهی:

گفته شد برای آن که منافع جمعی ما محافظت شود، مدیریت و هدایت تغییر می بایست به دست نیروهای دارای خاستگاه اجتماعی و نه به وسیله ی نیروهای فرا-اجتماعی، بیگانگان و یا سرسپردگان، صورت پذیرد. زمانی که آگاهی یا قدرت تشخیص منافع جمعی، نزد یک جمع حداقلی، اما کافی، از نیروهای اجتماعی توانست شکل بگیرد، در گام بعدی و برای آن که این حداقل آگاه به نیروی تغییر تبدیل شوند، نیاز دارند به شکل سازمان یافته وارد تغییر تبدیل شوند، نیاز دارند به شکل سازمان یافته وارد عرصه ی عمل شوند. سازماندهی، توان مادیت بخشیدن به آگاهی جمعی است، توان دفاع سازمان یافته از منافع جمعی.

در امر تغییر اجتماعی، دو عنصر آگاهی و سازماندهی، لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر هستند. اگر آگاهی نباشد، قدرت تشخیص منافع نخواهد بود و اگر سازماندهی نباشد و قدرت عملیاتی ایجاد نمی شود، صرف آگاه بودن چیزی را در ساختار جامعه تغییر نمی دهد. آگاهی بدون سازماندهی، هیچ کاربردی ندارد. آگاهی و سازماندهی، اگر با هم باشند، موثرند.

بار دیگر لازم است واقع بین باشیم: در جامعه ی امروز ایران عنصر سازماندهی، اگر غایب نباشد، نزد مردم در حد بسیار ضعیف خود وجود دارد. البته اگر چنین نمی بود جای تعجب داشت. در جامعه ای غرق در فساد که جهل نهادینه از سوی ساختار حکومتی به شکل گسترده دامن زده و ترویج می شود، ساده لوحانه است اگر تصور کنیم مردم می توانند به منافع جمعی خود نه تنها آگاه باشند، بلکه به شکل سازمان یافته از آن دفاع کنند.

تکیه بر همین واقع گرایی است که حزب ایران آباد را و می دارد تا در مسیر اجرای برنامه ی سیاسی خود، که همانا حرکت از جامعه ی استبدادزده و فروپاشیده ی کنونی به سمت یک جامعه انسانی است، مفهوم یک درصدی ها را مطرح کند؛ چرا که امید به تغییر مثبت در جامعه ی ایرانی را حزب ما، در گرو کسب آمادگی نزد بخشی بسیار کوچک اما کافی از آن می داند و نه

نتیجه گیری

آمادگی یعنی مدیریت، زمانی که از تغییر رژیم با آمادگی سخن می‌گوییم، منظور تغییر مبتنی بر مدیریت است تا اگر شرایط داخلی، منطقه ای و بین المللی به سمت و سویی رفت که تغییرات اجتماعی-سیاسی را در کشور ما اجتناب ناپذیر کرد، با کسب آمادگی قبلی، خود ما شهروندان ایرانی آن را مدیریت کنیم. چرا که اگر چنین نکنیم، دشمنانی که از پیش برای چنین روزهایی آماده شده اند، هدایت تغییر در ایران را خود به دست خواهند گرفت و آن را به سمت و سویی خواهند برد که می‌خواهند و نظر هیچ یک از ما را در این باره جویا نخواهند شد.

جامعه ای که نتواند تغییرات خویش را مدیریت کند دچار نیروهای بیرون از خود خواهد شد که مدیریت حرکت های آن را به دست خواهند گرفت. به شهادت تاریخ دردناک معاصرمان، موضوع به همین سادگی است: هر بار که خواب بودیم، هر بار که ترسیدیم، هر بار که حواسمان به حفظ منافع جمعی مان نبود، آگاهی نداشتیم، آمادگی نداشتیم و... بیگانگان و بدخواهان آمدند و سرنوشت جمعی ما را برای بیست، سی یا پنجاه سال در دست خود گرفتند.

یک بار هم که شده بیایید، به جای رویابافی های کودکانه و دخیل بستن به قدرت های بیگانه، مسئولیت پذیر باشیم، یک درصدی باشیم و خود را آماده ی تغییر کنیم. آماده شویم تا بار دیگر غیر ایرانی ها، تغییر را در کشورمان برای ما مدیریت نکنند: در داخل کشور با خودسازماندهی اجتماعی و در خارج کشور با سازماندهی سیاسی و با پیوند این دو می توانیم قدرت و نیروی لازم برای مدیریت و هدایت تغییر بعدی را در دست خود داشته باشیم.

● چنانچه داخل کشور هستیم:

کسب آگاهی کنیم، آگاهی را در میان افراد مستعد و مورد اعتماد گسترش دهیم، خودسازماندهی کنیم، خودسازماندهی را ترویج و آموزش دهیم و با تشکل های سیاسی مردمی خارج از کشور هماهنگی کنیم.

● چنانچه خارج کشور هستیم:

بنا به باورهایمان به یکی از احزاب سیاسی مردمی و عملگرا بپیوندیم، از آنها پشتیبانی مالی و مادی بکنیم و پیوند میان این احزاب و مردم داخل کشور را تقویت کنیم.

اگر می خواهیم مانند اجدادمان که طی قیام مشروطه به سفارت انگلیس پناه بردند نباشیم و بر خود و بر نیروی خود تکیه کنیم، خودباوری، آگاهی، سازماندهی و کسب آمادگی را فراموش نکنیم. #

شد. ایجاد تحول مهم سیاسی در یک کشور، به موازات رشد نیروی اجتماعی، نیاز به یک بنده و محمل سیاسی هم دارد تا پروژه ی تغییر را، با برنامه ریزی، مدیریت کرده و به پیش برد و نیروی جایگزین سیاسی لازم را برای تغییر رژیم تأمین کند. نیروهای یک درصدی جامعه شاید بتوانند در حد مدیریت خرد اجتماعی نقش بازی کنند اما مدیریت کلان سیاسی جامعه کاری تخصصی و حرفه ای است که افراد مناسب برای بر عهده گرفتن چنین وظایفی باید در دل احزاب سیاسی پرورش یابند. بدیهی است که وجود رژیم استبدادی حاکم بر ایران، امکان رشد و فعالیت احزاب سیاسی را در داخل کشور نمی دهد. لذا، همزمان که کنشگران یک درصدی داخل کشور، کار تقویت نیروی اجتماعی لازم برای تغییر را به پیش می برند، در پیوند با آن، احزاب سیاسی خارج از کشور باید کار فراهم کردن نیروی انسانی متخصص، آموزش دیده و آماده برای پذیرفتن مسئولیت های مدیریتی کلان پس از تغییر رژیم را در دل خود سازماندهی کنند. چرا که این احزاب هستند که باید خلاء سیاسی دوران گذار را پر کرده و نقش جایگزین رژیم سرنگون شده را بازی کنند. ارتباط و پیوند بین داخل و خارج کشور بخش غیرقابل اجتناب و ضروری از کسب آمادگی برای ایجاد تغییر سیاسی، بخصوص در شرایط حاکم بر کشور ما می باشد. تغییری که ممکن نخواهد شد مگر در سایه ی خودسازماندهی اجتماعی در داخل کشور از یک سو و سازماندهی سیاسی در خارج کشور از سوی دیگر.

● همسویی، همقدمی و هماهنگی نیروی اجتماعی و نیروی سیاسی تغییر:

هنگامی که نیروی اجتماعی لازم در داخل و تشکل های سیاسی مورد نیاز در خارج کشور ایجاد، تقویت و آماده ی پیشبرد پروژه تغییر شد و پیوند بین آنها به وجود آمد، آن گاه می توان در یک مسیر همسو حرکت را آغاز کرد و در یک همقدمی، سرعت حرکت را با یکدیگر هماهنگ نمود، تا در نهایت مدیریت تغییر را با آمادگی قبلی به سرانجام رساند.

حزب ایران آباد در انتظار فرصت

نیست، فرصت ها را خلق می کند.

www.iraneabad.org



به حزب ایران آباد بپیوندید!



درس مهم انقلاب ایران در عصر ترامپ

کوروش عرفانی

مقدمه

از چرخشی که در مسیر تاریخ ایران، به واسطه‌ی تحولات ناگهانی که نقطه عطف آنها ۲۲ بهمن ۵۷ بود، اتفاق افتاد نزدیک به چهار دهه می‌گذرد و همچنان اختلاف نظر بر سر این که آن چه بر ما گذشت "انقلاب" بود یا نبود همچنان پا برجاست؛ و نیز بحث‌ها بر سر این که انقلاب کار خوبی بود و هست یا خیر، اشتباه بود یا خیر و ...

بسیار بودند فعالان سیاسی از طیف‌های گوناگون که در آن زمان، با یک نگاه ایدئولوژیک نسبت به پدیده‌ی انقلاب، توهم آن را داشتند که نتیجه‌ی چنین تحولی جز جهش تکاملی به جلو و پیشرفت نمی‌تواند باشد؛ همانانی که بسیارشان امروز سرخورده، بدگمان، بی‌باور به انقلاب و حتی ضدانقلاب شده‌اند. از سوی دیگر، همه‌ی وابستگان به رژیم پیشین که منافع خود را از دست رفته دیدند، نفرتی از انقلاب در دل کاشتند که داغ آن پس از نزدیک به چهل سال همچنان تازه است. تکلیف آنانی که از این تحولات به نان و نوایی رسیدند و کلاهی از این نم‌برای خود دوختند نیز روشن است و همچنان زیر علم انقلاب، یا هر اسم دیگر که بر آن گذاشته شود، سینه می‌زنند.

روایت و تحقیق و کتاب و فیلم درباره‌ی انقلاب ایران بسیار است، هم به زبان فارسی و تهیه شده توسط موافقان و مخالفان رژیم و هم توسط منابع خارجی که به بسیاری از زبان‌های زنده‌ی دنیا، مانند انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و عربی، به این انقلاب نیمه‌ی دوم قرن بیستم پرداخته‌اند. در دل این ادبیات گسترده‌ی حول انقلاب ایران، چنانچه نگاه صرف روایت‌گر و تاریخ‌گرا نباشد، زمانی که نوبت به عنوان کردن عوامل و ریشه‌های تحولی چنین ناگهانی در ایران می‌رسد، بنا به دیدگاه خاص، ایدئولوژی موجود، منافع و وابستگی‌های مفسران و نظریه‌پردازان و یا احساسات برندگان و بازندگان این انقلاب، تحلیل‌ها با تکیه بر روی سه عنصر ارائه می‌شود:

۱. **عنصر مذهب:** تکیه به مذهب به عنوان عامل انقلاب به طور معمول از دو منظر صورت می‌گیرد: دسته‌ی اول بر این باورند که به دلیل عمق رسوخ تغییرناپذیر باورهای مذهبی بود که جامعه‌ی ایرانی به سمت انقلاب حرکت کرد؛ و دسته‌ی دوم که بازگشت به مذهب از طریق انقلاب را واکنشی به شتاب حرکت به سمت مدرنیته می‌دانند.

۲. **عنصر دخالت خارجی:** اینجا هم نسبت به عنصر دخالت خارجی در انقلاب ایران دو نگاه وجود دارد. آن دسته که سرمنشأ و دلیل وجودی انقلاب ۵۷ را در دخالت بیگانگان و تصمیمات کنفرانس گوادلوپ و مذاکرات در نوفل‌لوشاتو و امثال آن می‌دانند. و دسته‌ی دیگری که (از وابستگان به رژیم) آن را حرکتی مستقل از هر نوع دخالت بیگانه و ضدسلطه‌ی آنها می‌دانند.

۳. **عنصر اقتصاد:** هستند اقتصاددانانی که ریشه‌ی اصلی انقلاب را تنها در مشکلات اقتصادی می‌بینند و وقوع انقلاب را به همان علت غیرقابل اجتناب و در نقطه‌ی مقابل آن، کسانی که هیچ سهم مهمی برای شرایط اقتصادی حاکم بر ایران دهه‌ی ۵۰ قائل نبوده و آن را دخیل در انقلاب نمی‌دانند.

در ورای این تک‌بعدنگری و یا وقایع‌نگاری توأم با تفسیرهای فردی، آن چه در این زمینه کم است تحلیل‌هایی ساختاری و خنثی است؛ نظریه‌پردازی‌هایی که به جای پرداختن به ویژگی‌های تاریخی-جغرافیایی انقلاب ایران، به روی پدیده‌ی انقلاب تمرکز می‌کرد و از آن طریق و به دور از پیشداوری‌های احساس‌گرا به بررسی‌فی‌این‌پدیده‌ی پرداخت. کنکاشی مبتنی بر جامعه‌شناسی سیاسی و بخصوص جامعه‌شناسی انقلاب که در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر جهان تدریس می‌شود و این امکان را فراهم می‌سازد که از نگاه جانبدارانه، روایت‌گرا، ایدئولوژیک، سطحی و غیرعلمی فاصله گرفته و شناختی نزدیک به واقعیت از واقعه‌ای به این اهمیت ایجاد شود. واقعه‌ای که نه تنها زندگی نسل‌های سوخته، بلکه سرنوشت نسل جوان کنونی و چندین نسل

هرگز با نگاه تک‌بُعدی نمی‌توان به جستجوی ریشه‌های انقلاب پرداخت. انقلاب پدیده‌ای چندبُعدی است که در آن، علاوه بر تأثیرات متقابل بین خود، مجموعه‌ی شرایط اقتصادی، ساختار سیاسی، وضعیت اجتماعی و حیات فرهنگی تأثیرگذار هستند؛ هرچند که گاه نقش و سهم یک یا دو عامل از این میان، پررنگ‌تر از دیگران می‌باشد. برآیند تحولات در هم تنیده‌ی ساختارها و وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه می‌توانند، در یک نقطه‌ی عطف تاریخی، در قالب "روانشناسی اجتماعی تغییر" بروز کند؛ این به زمانی برمی‌گردد که در بین بخش گسترده‌ای از اعضای آن جامعه روحیه‌ی تغییرطلبی و انگیزه برای تحقق تغییر شکل گرفته و متبلور شده باشد.

این امر هرگز تنها به دلیل آن که مردمانی از شرایط حاکم بر خود ناراضی هستند صورت نمی‌گیرد، جامعه‌ای می‌تواند طی دهه‌ها تحت ظلم و ستم و نابرابری به سر برد و به دلایلی به تحمل این فشارها و بی‌عدالتی‌ها ادامه دهد و انگیزه‌ای برای تغییر شرایط در خود پیدا نکند. با دقت بیشتر می‌توان روانشناسی تغییر را ترکیبی دانست از احساسات و تفکر. چرا ترکیب احساسات و تفکر؟

به دلیل آن که اگر تقابل جامعه با پایمال شدن حقوق انسانی و جمعی خود تنها از طریق برخورد‌های احساسی صورت گیرد، حاصلی به جز شورش‌های کور و قیام‌های بدون برنامه و بی‌ثمر نخواهد داشت. همچنان که از برخورد‌های متفکرانه و خردگرایانه‌ی بدون پشتوانه‌ی احساسی تنها می‌توان انتظار بحث و مناقشه‌های محفلی و انتقاد‌های بی‌ثمر داشت و نه عمل هدفمند و سازمان‌یافته برای ایجاد دگرگونی در شرایط جامعه. از این رو می‌توان گفت، آن ملتی قادر خواهد شد در شرایط نامطلوب جمعی خود ایجاد تغییر کند، که با ترکیبی از احساسات و تفکر، روحیه‌ای تغییرطلب یافته و این روحیه در جمع کثیری از اعضای جامعه انگیزه برای عمل ایجاد کند. نبود یکی از دو عنصر بنیادین احساسات و تفکر، یا جامعه را به سمت واکنش‌های بی‌برنامه و سراسیمه و مخرب پیش می‌برد و یا به سوی صبر و تحمل توجیه شده طولانی‌مدت در برابر نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها در قالب یک بی‌عملی و نازایی اجتماعی. هر دوی این حالت‌ها می‌تواند سرنوشت جامعه‌ای را رو به سیاهی ببرد.

در حالی که احساسات موتور انگیزشی حرکت را تغذیه می‌کند و جنبش را به جلو می‌راند، تفکر فرمان حرکت را به دست دارد و آن را به سمت هدف مشخصی راهبری می‌کند. بنابراین، احساسات و تفکر، دو بال مکمل تغییرات ساختاری اجتماعی هستند. تحقق انقلاب در گرو ترکیب متناسب انگیزه‌های احساسی و کنش عقلانی است.

پس از آن را از بیخ و بن زیر و رو کرده و خواهد کرد.

این امر پیش از هر چیز اهمیت خود را در آن می‌یابد که به جوان ایرانی - که گاه از سر فرار از حس مسئولیت‌پذیری، - انگشت اتهام را به سمت نسلی که "با انقلاب کردن او را بدبخت کرد" نشانه می‌رود - ریشه‌ها و چرایی انقلاب ایران و دلایل شکست نسلی که بهترین‌ها را برای ایران می‌خواستند و از جان مایه گذاشتند بشناساند.

نوشتار پیش رو، پس از پرداختن گذرا به مفهوم انقلاب و بازندگان و برندگان نهایی آن؛ به نقشی می‌پردازد که عنصر آگاهی می‌تواند در شکل‌گیری و به ثمر رساندن مثبت یک انقلاب اجتماعی بازی کند و در کسب نتایج سازنده برای راهبران آن.

انقلاب به عنوان پدیده‌ای عام

بنا به دیدگاه و خاستگاه خود، بسیاری از ایرانیان از آنچه ۳۹ سال پیش در کشور ما رخ داد، به عنوان انقلاب، شورش، قیام، کودتا و غیره یاد می‌کنند. این در حالی‌ست که در جامعه‌شناسی سیاسی، هر کدام از این واژه‌ها مفهوم خاصی را نمایندگی می‌کنند و کلمه‌ی انقلاب نیز به نوع مشخصی از تحولات اجتماعی اطلاق می‌شود. تعریفی دقیق، که جدا از آن که انقلاب را خوب بدانیم یا بد، از ویژگی‌های آن ناشی می‌شود و آن را از دیگر اشکال حرکات اجتماعی متمایز می‌سازد. تعریف زیر وجوه چنگانه این چنین حرکت‌ها را در بردارد:

انقلاب تغییر سریع ساختاری و همه‌جانبه‌ی یک جامعه است.

با تکیه بر این تعریف ساده، در سال ۱۳۵۷ یک انقلاب در ایران رخ داد؛ چرا که جامعه‌ی ایران در اثر آن: (۱) به سرعت تغییر کرد، (۲) دچار تغییرات ساختاری شد و (۳) این تغییرات در همه‌ی زمینه و همه‌جانبه صورت گرفت. جدا از نتایج و اثرات واپس‌گرایانه و مخرب این تحول بر روی مردم و کشور ایران، با تکیه بر علوم اجتماعی نام دیگری به جز انقلاب نمی‌توانیم به روی آن بگذاریم. این حرکت تحولی بود سریع، شتابزده و بنیادین که تمامی ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشور ایران را به صورت همه‌جانبه دچار دگرگونی کرد. بررسی دقیق و عمیق هر یک از جنبه‌های این تغییر کاری است که می‌بایست به وسیله‌ی پژوهشگران علوم سیاسی، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و دیگر کارشناسان به صورت روشمند و علمی و به دور از پیشداوری و احساسات صورت پذیرد.

اما برخی از ویژگی‌های عام انقلاب را می‌توان این گونه برشمرد:

در بررسی پدیده‌ی انقلاب نخستین نکته‌ی روش شناختی این که

حال آن که این‌ها ابزارهای کسب آگاهی هستند نه خود آن. آگاهی به زبان ساده عبارت است از «قدرت تشخیص منافع خود». پس، آگاهی طبقاتی یعنی قدرت تشخیص منافع طبقه‌ی خود و آگاهی طبقه‌ی کارگری یعنی قدرت تشخیص منافع طبقه‌ی کارگر در یک شرایط مشخص تاریخی.

زمانی که روانشناسی اجتماعی تغییر شکل می‌گیرد، برخی از لایه‌های جامعه خود را در بطن جو تغییرخواهی قرار نمی‌دهند و از روند دگرگون‌سازی و تحول بیرون می‌مانند. برخی دیگر از اقبال برعکس بازیگران حرکتند. سرنوشت هر انقلابی به دست آگاه‌ترین بازیگر آن تعیین می‌شود. بازیگری که با تشخیص منافع خویش شکل، محتوا و جهت حرکت را به سوی تأمین آن به پیش می‌برد. پس، هر انقلابی به نفع طبقه‌ای تمام می‌شود که از بالاترین آگاهی برخوردار است. این اتفاق است که در سال ۵۷ افتاد: در حالی که معلمان، کارگران، کشاورزان و حاشیه‌نشینان از منافع طبقاتی خود چندان خبر نداشتند، یک طبقه بر منافع خویش کاملاً آگاه بود: بازاری‌ها. آنها با تکیه بر دو نیرویی که به طور تاریخی در خدمتشان بود، یعنی روحانیت از یکسو و اوباش از سوی دیگر، موفق شدند که جامعه را بسیج کرده و لایه‌های پرجمعیت را به حرکت وادارند. آنها شکل‌گیری روانشناسی اجتماعی تغییر را در جامعه زودتر از سایرین شناسایی کرده و جهت دهی و هدایت آن را به دست گرفتند. در حالی که طبقه‌ی متوسط، کارگران و «مستضعفین» در خیابان‌ها نقش عمده و نکره‌ی حرکت را ایفاء می‌کردند بازاری‌ها با استفاده‌ی از آخوندها و شبکه‌های سازمان یافته‌ی خویش هدایت جنبش را در دست داشتند. توده‌ها به طور عمده به احساسات مجهز بودند و بازاری‌ها به خرد منفعت‌گرا.

در آستانه‌ی انقلاب شبکه بازاری و روحانیت نزدیک به یک صد هزار پایگاه در قالب مساجد، تکایا، مکتب‌ها، مدرسه‌های اسلامی، خیریه‌ها و انجمن‌های مذهبی در اختیار خود داشتند و می‌توانستند با سازماندهی شبکه‌های گسترده‌ی خویش، هدایت حرکت را به سوی آن چه می‌خواستند به پیش برند. گنده بازاری‌ها با سرمایه‌گذاری چند دهه‌ای بر روی روحانیت به اندازه‌ی کافی سرباز عمده به سر تربیت کرده بودند که بتوانند از بزرگترین شهرها تا کوچکترین روستاها را تحت پوشش شبکه‌ی مذهبی-اقتصادی خویش داشته و زمینه را برای پیشبرد یک «نهضت اسلامی» آماده سازند.

آری، بازاری‌ها برندگان واقعی انقلاب بودند زیرا که سازمان دهندگان اصلی آن بودند. حرکت در دست آنها بود و بدیهی بود که بعد از انقلاب بالاترین سهم را از خوان یغمای اقتصاد رو به شکوفایی ایران ببرند و آن را با تمام توان غارت کنند. غارتی که بعدها با استاندارد چند هزار میلیارد دلاری سنجیده خواهد شد.

نبود تحلیل دقیقی که بتواند نقش ساختاری و بنیادین بازاری‌ها را

پس در مقابل این پرسش که آیا به صرف نامناسب بودن و خامت شرایط در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در یک جامعه روحیه‌ی تغییرطلب ایجاد می‌شود، پاسخ به طور قطع منفی است. خامت شرایط زندگی برای بخش اعظم از اعضای یک جامعه، بی‌شک شرط لازم برای شکل‌گیری نیاز به تغییر وضع موجود است، اما شرط کافی نیست.

مهم در این میان نوع نگاهی است که آن مردمان نسبت به شرایط خود دارند. آیا شرایط نامطلوب در چشمشان عادی تلقی می‌شود، یا غیرعادی. اگر این جامعه طی دهه‌ها در فقر و بدبختی و بی‌عدالتی به سر برده و در حافظه‌ی جمعی‌اش خاطره‌ای به جز فقر و فلاکت نداشته باشد، شرایط به نظرش عادی جلوه می‌کند. همان گونه که دهه‌هاست در بسیاری از کشورهای آفریقایی شاهدیم شرایط زندگی رقت‌بار مردمان از سوی آنها زیر سؤال برده نمی‌شود و برداشتی که آنها از شرایط زندگی دارند، درکی ناگزیر، محتوم و غیرقابل تغییر می‌نماید؛ لذا بجز هر از چندی یک شورش کور، تلاش ثمربخشی برای تغییر بنیادین آن نمی‌کنند.

مشابه این نگاه عادی به شرایط وخیم را نزد جوانان در ایران کنونی شاهدیم. نسلی که پس از انقلاب به دنیا آمده و چیزی به جز این شرایط پر از فقر و ستم و ضدعقلانیت نشناخته است، نسلی است که با پذیرش منفعل، ناظر پایمال شدن بدیهی‌ترین حقوق انسانی و شهروندی خود می‌باشد و اعتراضی جدی هم ندارد. این در حالی است که در چشم نسل پیشین، که شرایط زندگی تحت رژیم گذشته را در خاطر دارد، شرایط کنونی در ایران غیرعادی است، بخصوص برای ایرانیانی که در شرایطی عادی در خارج از ایران زندگی می‌کنند و درک نمی‌کنند که پایه‌ی تحمل ایرانیان داخل کشور چیست.

بنابراین پیش از آن که یک تغییر ساختاری اجتماعی بخت آن را داشته باشد که در جامعه‌ای شکل بگیرد، لازم است اعضای آن به شرایط نامطلوب خود نگاهی غیرعادی پیدا کند، یعنی به فقر و فلاکت خو نگردد. در چنین حالتی است که جامعه‌ی رها شده از بند عادی‌نگری امر غیرعادی می‌تواند با ترکیب و توازن بین دو عنصر عقلانیت و احساسات به سمت حرکت‌های تغییرگرا و ماندگار برود؛ به سمت انقلاب برود و امید واقع‌بینانه‌ای هم وجود داشته باشد که این انقلاب خوش فرجام از آب درآید.

نقش آگاهی در انقلاب

اما انقلاب‌ها چگونه می‌توانند خوش فرجام یا بدفرجام شوند. به نظر می‌رسد که عنصر اساسی در آن «آگاهی» انقلابیون است. آگاهی کلید راهنمای حرکت است به سوی هدفی که برای خود تعیین می‌کند.

تصور ما از «آگاهی» اغلب سطحی، شکلی و ایدئولوژی‌زده بوده است. ما آن را با دانش و اطلاعات و سواد یکی می‌دانستیم،

تاثیرگذار در جریان انقلاب نیست، اما این جا تاکید بر نیروی اصلی و راهبر است.

در انقلاب ایران هیچ یک از نیروهایی که در دهها تز دانشگاهی و کتاب و مقاله و پژوهش به عنوان «رهبران» انقلاب معرفی می‌شوند در نگاهی عمیق و عینی چنین جایگاهی نداشته‌اند. نیرویی که با اتکاء به منافع طبقاتی خود انقلاب را کلید زد، روحانیت و لایه‌های بی‌هویت جامعه را به خدمت گرفت و موفق به تغییر رژیم و به دست گرفتن ثروت‌های عظیم اقتصادی کشور شد، بازار بود و همچنان نیز هست.

نتیجه‌گیری

در پرتو این آموزه‌های مبحث «انقلاب‌شناسی» آگاه باشیم که اگر برای فردای ایران در ورای متوسل شدن به امامزاده‌ی «عالیجناب ترامپ» به دنبال حرکتی تغییرآفرین هستیم باید به این بدیهیات توجه کنیم:

- انقلاب زمانی رخ می‌دهد که روابط متقابل تحرک‌بخش میان شرایط عینی و شرایط ذهنی فعال شود.
 - به واسطه‌ی این روابط متقابل، «روانشناسی اجتماعی تغییر» شکل گرفته باشد.
 - روانشناسی اجتماعی تغییر ترکیبی است از احساسات و عقلانیت.
 - بازیگران انقلاب به تناسب‌های مختلف این دو را دارا می‌باشند.
 - احساسات سبب پیدایش انگیزه می‌شود و عقلانیت موجب تشخیص درست.
 - بخش عقلانی یا تشخیص‌گر در قالب آگاهی بروز می‌کند.
 - آگاهی یعنی قدرت تشخیص منافع خود در دل حرکتی که در حال شکل‌گیری است.
 - هر نیرویی که از بالاترین آگاهی برخوردار باشد هدایت حرکت را در دست خواهد داشت.
 - نیروی هدایت‌کننده سرنوشت حرکت را تعیین می‌کند.
- با این توضیحات پس توهمی نباید داشت که تغییر بعدی در ایران نیز، اگر قرار باشد تغییری همه‌جانبه و بنیادین را با سرعت دامن زند و لایق نام انقلاب باشد، قرار نیست به طور لزوم برای مردم ایران آزادی و عدالت و دموکراسی به همراه آورد. این ارزش‌ها و آرزوها زمانی حاصل می‌شوند که نیرویی رهبری حرکت را بر عهده گیرد که منافع خویش را در راستای آنها ببیند، نه در مقابل آنها، مانند سال ۵۷#.

سرنوشت هر انقلابی به دست آگاه‌ترین بازیگر آن تعیین می‌شود. بازیگری که با تشخیص منافع خویش شکل، محتوا و جهت حرکت را به سوی تأمین آن به پیش می‌برد. پس هر انقلابی به نفع طبقه‌ای تمام می‌شود که از بالاترین آگاهی برخوردار است. این اتفاقی است که در سال ۵۷ افتاد: در حالیکه معلمان، کارگران، کشاورزان و حاشیه‌نشینان از منافع طبقاتی خود چندان خبر نداشتند، یک طبقه بر منافع خویش کاملاً آگاه بود: بازاری‌ها. آنها با تکیه بر دو نیرویی که به طور تاریخ در خدمتشان بود، یعنی روحانیت از یکسو و اوباش از سوی دیگر، موفق شدند که جامعه را بسیج کرده و لایه‌های پرجمعیت را به حرکت وادارند. آنها شکل‌گیری روانشناسی اجتماعی تغییر را در جامعه زودتر از سایرین شناسایی کرده و جهت‌دهی و هدایت آن را به دست گرفتند.

درس مهم انقلاب ایران در عصر ترامپ

به خوبی مطرح کند سبب شده است که بسیاری از تحلیل‌گران انقلاب ایران، بدون داشتن یک الگوی نظری که انقلاب را از منظر پدیدارشناسی بررسی می‌کند، بازیگر اصلی انقلاب را سایرین معرفی کنند. بسیاری روحانیت را عامل مهم در این میان دانسته‌اند، بعضی دیگر نقش قدرت‌های خارجی را عمده کرده‌اند و برخی نقش روشنفکران و دانشجویان و نیروهای چپ را. این در حالی‌ست که در نگاه ساختارشناسی انقلاب، بازیگر اصلی نیرویی نیست که در خیابان جان می‌دهد یا حتی نیرویی که توده‌ها را به خیابان می‌کشد، بلکه نیرویی است که جهت استراتژیک حرکت را تعیین کرده و آن جهت را، با یا بدون اراده‌ی بازیگران در صحنه، تا زمان رسیدن به هدف حفظ می‌کند. نقش سازمان‌یافته‌ی این نهاد را می‌توانیم در قالب جریان هئیت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی بدانیم که بازوی سیاسی بازار است و اعضای آن سازماندهی و هدایت انقلاب ۵۷ را برعهده داشتند.³ این برداشت البته نافی نقش سایر نیروهای

³ احمد اشرف، جامعه‌شناس، شاید جز معدود پژوهشگرانی است که تا حد زیادی نقش بازار در هدایت جنبش‌های اجتماعی تاریخ معاصر ایران را در کنار روحانیت متذکر شده است. نگاه کنید به کتاب طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، از احمد اشرف و علی بنوعیزی. نگارنده در پژوهش آکادمیک خود در مورد انقلاب این نقش تاریخی بازار را برجسته ساخته و در نهایت به کارکرد سازمانده و هدایتگر آن در انقلاب سال ۱۳۵۷ اشاره کرده است.



حفظ سلامت احزاب

بخش سوم: پیشگیری از وابستگی حزب به بیگانگان
بخش چهارم: جلوگیری از تبدیل حزب به محفل بحث و گفتگو

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

پیشگفتار

در نشریه ی خودرهاگر شماره ۷، در مقدمه ی "حفظ سلامت احزاب - بخش اول و دوم" نوشته بودیم:

امید به استقرار دموکراسی در ایران زمانی واقع گرایانه و به دور از توهم خواهد بود که احزاب سیاسی مردمی، قدرتمند و سالم، در افق سیاسی ایران شکل گرفته باشند:

- مردمی باشند تا در راستای حفظ و گسترش منافع ملی و بهبود زندگی مردم ایران تلاش کنند و نه با اهداف قدرت-محور دیگر.

- قدرتمند باشند تا با برخورداری از نیروی انسانی، توان مالی-مادی و پایگاه اجتماعی کافی بتوانند به شکل تأثیرگذار در صحنه ی سیاسی ایران عمل کنند.

- سالم باشند تا بدون ابتلا به گرایش هایی که آنها را از عمل کردن به عنوان یک حزب بازمی دارد بتوانند به اجرای مأموریت خود بپردازند. ما برای رسیدن به دموکراسی واقعی به وجود احزاب سالم نیاز داریم.

پس از پرداختن به خطر تبدیل حزب سیاسی به ابزار فردی (بخش اول) و تبدیل حزب به ابزار دیکتاتوری گروهی (بخش دوم)؛ در این شماره از خودرهاگر و در بخش سوم و چهارم از این نوشتار، به دو پدیده ی دیگر که قادر به تهدید سلامت احزاب هستند خواهیم پرداخت.

**

● بخش سوم:

پیشگیری از وابستگی حزب سیاسی به بیگانگان

حزب سیاسی، مجموعه ای است دارای پایه های فکری و نقشه ی راه مشخص، که برای کسب قدرت سیاسی و یا داشتن سهمی از قدرت تلاش می کند. نهادی که خود را حزب می داند، به دور از معیارهای ارزشی، اعتقادی، اخلاق سیاسی و غیره، زمانی در این مقوله خواهد گنجید که به طور فعال و برنامه مند به دنبال کسب قدرت باشد.

در این راستا، یک حزب سیاسی پس از آن که پایه های فکری، به عنوان زیربنای کار و نیز برنامه ی سیاسی، به عنوان نقشه ی راه خود را ترسیم کرد، نیاز دارد در طول زمان، با تکیه بر تصمیمات تاکتیکی و عملکرد درست خود به کسب و تقویت سه عنصر بنیادین دیگر بپردازد: (۱) نیروی انسانی، (۲) توان مالی و مادی و (۳) پایگاه اجتماعی. هنگامی که این سه عنصر به صورت موازی و هماهنگ کسب شده و رشد کنند، حزب سیاسی امکان خواهد یافت به سمت دستیابی به هدف اصلی و یا فلسفه ی وجودی خود یعنی کسب قدرت و یا گرفتن سهمی از قدرت پیش رفته و در این راه موفقیت کسب کند.

نکته اساسی آن که، رابطه ی علت و معلولی بین این سه عنصر، وجود هر یک را به حضور دیگری گره می زند و تقویت و تضعیف هر یک، ضعف و توان آن دو دیگر را به همراه خواهد داشت. زمانی که سه وجه بنیادین تشکل سیاسی، بنیه ی مالی، نیروی انسانی و حمایت مردمی، به درستی شکل نگرفته باشند، حزب قادر نخواهد شد با اتکا به توان خود به عنوان یک نیروی مطرح در عرصه ی سیاست حضور پیدا کند. اینجاست که در دل برخی احزاب، برای دستیابی به قدرت، تمایل به برگزیدن راه میانبر و گرایش به تکیه بر بیگانگان، شامل دولت ها و نهاد های وابسته به دول خارجی، شکل می گیرد.

توجه به ریشه های این چنین گرایشی، بررسی رویکرد و عملکرد احزاب و سازمان های اپوزیسیون ایرانی خارج کشور را از دقت بیشتری برخوردار خواهد کرد؛ چرا که این تشکل ها، به دور از بستر اجتماعی و حوزه ی جغرافیایی خود فعالیت می کنند و در جذب نیرو و جلب حمایت مردمی و مالی، آن هم نزد انسان سیاست گریز ایرانی، با مشکلات فراوانی مواجه می شوند. مشکلاتی که در مورد برخی تشکل ها، به دلیل خطا های گذشته ی آنها، از ابعاد گسترده تری برخوردار است.

در این راستا، می توان کیفیت یک تشکل سیاسی (ایرانی یا غیر ایرانی) را، بر اساس نوع رابطه اش با بیگانگان، در سه حالت کلی تصور کرد:

چنانچه به رشد گرایش وابستگی حزب سیاسی به بیگانگان، به عنوان یک بحث فنی و از نقطه نظر علوم سیاسی بنگریم، کمتر جای پیش داوری و قضاوت یک جانبه باقی می ماند. از این دیدگاه، پیش از بردن انگشت اتهام وابستگی به بیگانگان به سمت برخی احزاب اپوزیسیون، شهروندان ایرانی می بایست صادقانه به دنبال سهم و مسئولیت خود در این وضعیت اسفناک بگردند. آن چه گفته می شود، البته به هیچ روی در جهت کم کردن بار مسئولیت رشد چنین گرایشات منفی از روی دوش رهبریت و فعالان چنین احزابی نیست، اما پرسش اینجاست:

چنانچه در این سال ها، ما شهروندان به وظائف خود به درستی عمل کرده بودیم، چنانچه از احزاب مردمی خود حمایت کافی کرده بودیم، آیا باز هم وضع احزاب به همین منوال می بود؟ اگر ما ایرانیان خارج کشور، که در مقایسه با هموطنان داخل کشور امکان فعالیت آزادانه داریم، به جای نظاره گر بودن و سرکوفت سیاسی زدن، مشارکت کرده و سهمی بر دوش گرفته بودیم، آیا باز هم شاهد این میزان از وابستگی آشکار و نهان احزاب مان به بیگانگان می بودیم؟

چنانچه از میان این همه مدعی، یک بخش مسئولیت پذیر آن، با هواداری، پشتیبانی و پیوستن به احزاب، آنها را تقویت کرده بودند و یا حتی اگر احزاب موجود مورد تأییدشان نبود، به فکر تأسیس احزاب جدید می بودند، آیا باز هم درجه ی سازمان یافتگی نیروهای سیاسی اپوزیسیون در این نقطه از ضعف و ناتوانی بود که امروزه هست؟

آیا آن بخش از ایرانیان، که به هر دلیل، توان کار منظم سیاسی نداشته، اما از توان مالی کافی برخوردارند، امکانات مالی و مادی برای احزاب ما فراهم می کردند، آیا باز هم آنها تا این حد وابسته به منابع مالی غیر می شدند؟

شوربختانه پاسخ به تمامی این پرسش ها منفی است.

نبود پشتیبانی و حمایت فعال شهروندان، که ریشه در پیش زمینه های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی دارد، زاینده این شرایط شده است. نتیجه: بسیاری از احزاب سیاسی ما، -و برخی پس از دهه ها ادامه ی حیات و فعالیت در خارج از کشور-، در نهایت به دلیل محروم ماندن از حمایت مردمی، در مقابل دو انتخاب روشن قرار گرفته اند:

- پذیرش منفعل شرایط و در نتیجه خریدن زمان و ادامه ی «فعالیت» در قالب یک شبه حزب؛ و یا حتی لغزیدن به یک پله پایین تر، همزمان با ناامید شدن و توقف فعالیت خود، و یا
- پذیرش فعال شرایط و در مسیر سوق پیدا کردن به سمت بیگانگان برای دریافت حمایت مالی و پشتیبانی.

● **احزاب سیاسی مستقل، قدرتمند و مردمی:** این مقوله به طور معمول شامل احزابی ست که از امکان فعالیت در بستر اجتماعی و در جغرافیای جامعه ی خود برخوردارند، در عملکرد خود موفقند و نیروی انسانی، امکانات مادی، و پایگاه اجتماعی لازم برای ادامه ی حیات خود و گرفتن سهم از قدرت را به شکل مستقل و مردم-محور فراهم می سازند. چنین احزابی از پشتیبانی بیگانگان بی نیاز بوده و به طلب آن نمی روند.

● **احزاب سیاسی مستقل، ضعیف و فاقد اقبال مردمی:** شامل احزابی می شود که به دلیل دور بودن از بستر اجتماعی، عملکرد ناموفق و یا هر دلیل دیگری، قدرت جاذبه نداشته و یا آن را در طول زمان از دست داده اند. این احزاب با وجود آن که قادر نشده اند به اندازه ی لازم برای خود سه عنصر نیروی انسانی، توان مالی و پایگاه مردمی را فراهم سازند و به عنوان یک حزب قدرتمند در عرصه ی سیاست مطرح شوند، استقلال تشکیلاتی شان را حفظ کرده و خود را وابسته به کمک بیگانگان نکرده اند. آنها در حاشیه ی صحنه ی اصلی خود را سالم حفظ می کنند.

● **حزب سیاسی وابسته و غیر مردمی:** این مقوله شامل احزابی می شود که برایشان رسیدن به هدف، که همانا رسیدن به قدرت باشد، نوع وسیله را توجیه کرده و خود را به راحتی زیر چتر حمایت بیگانگان می برند. این تشکل های فاقد توان عضوگیری و محروم از حمایت مردمی، جای خالی اینها را با کمک مالی بیگانگان، نفوذ سیاسی آنها و دیگر اهرم های غیر مردمی کسب قدرت پر می کنند و به این ترتیب مدیون بیگانگان شده و عملکرد و سرنوشت خود را به امیال و منافع اربابان گره می زنند.

حزب سیاسی، مجموعه ای است دارای پایه های فکری و نقشه ی راه مشخص، که برای کسب قدرت سیاسی و یا داشتن سهمی از قدرت تلاش می کند. نهادی که خود را حزب می داند، به دور از معیارهای ارزشی، اعتقادی، اخلاق سیاسی و غیره، زمانی در این مقوله خواهد گنجد که به طور فعال و برنامه مند به دنبال کسب قدرت باشد.

برخوردار می گردد. این گونه احزاب، در نقطه ی عکس احزابی قرار می گیرند که از فلسفه ی وجودی خود دور شده و در عالم نظریه پردازی های نازا و غیر واقع بینانه و آرزومندی های بدون پشتوانه درجا می زنند؛ احزابی که در واقع دیگر حزب نیستند.

حزب سیاسی سالم، مرحله به مرحله، نقشه ی راه خود، برای نزدیک تر شدن به هدف را به اجرا می گذارد. حزبی است دارای هدف، استراتژی، تاکتیک و تکنیک های همسو و هماهنگ. هر تکنیک، هر کنش و هر فعالیت این گونه احزاب در هماهنگی و در راستای اجرای آن مرحله ی تاکتیکی است که برای یک مقطع خاص در نقشه ی راه در نظر گرفته شده است، همانگونه که این استراتژی در کلیت خود در هماهنگی تمام با هدف تعیین شده تدوین شده است.

این اصل ساده، راز موفقیت هر تشکل سیاسی است که قصد دارد پیشرونده و پویا باقی بماند:

حزب نباید هر فعالیتی بکند، نباید دست به هر کاری بزند، به پای هر اکسیونی برود، هر بیانیه ای صادر کند، و آن را مبارزه ی سیاسی بداند؛ حزب آن نهادی است که تکنیک او با تاکتیک او و تاکتیک او با هدف او همسو و هماهنگ باشد.

حزب اگر چنین نکند، دیر یا زود، یا از بین می رود یا به جمعی از افراد تبدیل می شود که دل به آن خوش دارند که هر از چندی کارهایی انجام می دهند و یا بحث هایی پیرامون تاریخ مبارزاتی و پایه های نظری به پیش می برند که هیچ کدام هم به طور عملی در راستای پیشبرد اهداف تعیین شده ی آن حزب مؤثر نیست. حزب بر این منوال به مجموعه ای متشکل از انسان های چه بسا شریف و صادق مبدل می شود که به جز شعار دادن در باب آرزوهای زیبای خود برای بشریت، در عمل کار خاصی برای رسیدن به این آرزوها انجام نمی دهند و این، همان نکته ی مهمی است که شوربختانه سال هاست از دید شمار بالایی از احزاب و تشکل های سیاسی اپوزیسیون ایرانی دور مانده است.

تبدیل شدن یک حزب سیاسی به محفل بحث و گفتگو، اشاره ی مشخص به نبود جنبه ی عملگرایی در آن نهاد دارد؛ به جای خالی فعالیت هایی در آن حزب که باید در راستای انجام مأموریت تاریخی خود، که همانا سهم گرفتن از قدرت سیاسی است صورت بگیرد؛ چرا که تا یک حزب سهم از قدرت سیاسی نداشته باشد، نخواهد توانست به پیاده کردن نقشه ی راه تعریف شده خود بپردازد و به هدف نزدیک شود. زمانی که یک حزب سیاسی خصلت عملگرایی خود را از دست می دهد، به هر دلیلی که باشد، فلسفه و مأموریت تاریخی خود را از دست داده است. از این نقطه به بعد شاید بتوان از آن به عنوان انجمن، نشست، محفل و غیره یاد کرد، اما ساده بگوییم: آن جمع سیاسی که

خالی گذشتن صحنه ی سیاسی اپوزیسیون از جانب شهروند ایرانی، نپیوستن، همکاری نکردن او با احزاب موجود و نبود حمایت مالی و مادی لازم از دلایل اصلی رشد گرایش وابستگی به بیگانگان در دل این تشکل ها بوده، تا در نهایت، امروزه، سلامت شماری از سازمان های سیاسی ما به زیر سؤال رود. این پیام انفعال و بی اعتنایی را جامعه ایرانی به احزاب خود ارسال کرده و هر یک با گوشی دگر آن را شنیده اند. نگرش ما به مشکل وابستگی احزاب ایرانی زمانی معتبر خواهد بود و موقعی می توانیم در مقام قضاوت در این زمینه بنشینیم که خود در ابتدا به مسئولیت های شهروندی خویش پاسخ داده باشیم. در این محث مهم، یا ما ایرانیان بدون قضاوت کردن باید شاهد واقعیت صحنه، چه زشت و چه زیبا باشیم و یا تنها پس از توجه به مسئولیت های خود به قضاوت منصفانه و عینی بنشینیم.

● بخش چهارم:

جلوگیری از تبدیل حزب به محفل بحث و گفتگو

پیش از آن که خطر تغییر ماهیت یک حزب سیاسی و تبدیل آن به محفل بحث و گفتگو تعریف شود و راهکارهایی برای پرهیز از آن ارائه گردد - همانگونه در بخش پیشین گفته شد- بر روی اهمیت نقش اعضای حزب و شهروندان در پیشگیری از رشد چنین گرایشاتی تکیه می کنیم. چرا که هم اعضاء و فعالان احزاب مسئول اند که از درون تشکیلات در برابر شکل گیری چنین خطری از خود هوشیاری نشان دهند، و هم شهروندان آن جامعه، در پیرون تشکیلات، که می بایست به عنوان رصدگران احزاب سیاسی عمل کرده و زمانی که آن ها نقش کارکردی خود را از دست می دهند، ناخشنودی و مخالفت خود را ابراز کنند.

برای تعریف و بررسی این گونه آسیب ها در احزاب سیاسی، به وجود سه عنصر بنیادین که هر مجموعه ی انسانی هدفمند به آن نیاز دارد، استناد می کنیم: هدف، استراتژی و تاکتیک. یک حزب سیاسی، برای آن که در مفهوم خود بگنجد، نیاز اجتناب ناپذیر به این سه عنصر دارد و بدین منظور می بایست برای خود: (۱) هدف تعیین کند، (۲) استراتژی درازمدت (یا نقشه ی راه) برای دستیابی به هدف ترسیم کند، (۳) تاکتیک های مشخص اتخاذ کرده و گام به گام در راستای اجرای نقشه راه به مرحله عمل آورد و در نهایت (۴) تکنیک های مقطعی مناسب برگزیند تا اجرای موفقیت آمیز مراحل تاکتیکی را یکی پس از دیگری میسر سازد.

بر اساس این استدلال، حزبی سالم دانسته می شود که در اجرای این نکات از خود تداوم و پشتکار به خرج دهد و در حال حرکت بی وقفه به سمت هدف خود باشد. تشکلی باشد عملگرا و پویا که نه تنها در گذر زمان دوام می آورد، بلکه با جذب نیرو و امکانات هر چه بیشتر، از رشد کمی و کیفی هرچه مساعدتر نیز

حزب سیاسی سالم، مرحله به مرحله، نقشه ی راه خود، برای نزدیک تر شدن به هدف را به اجرا می گذارد. حزبی است دارای هدف، استراتژی، تاکتیک و تکنیک های همسو و هماهنگ. هر تکنیک، هر کنش و هر فعالیت این گونه احزاب در هماهنگی و در راستای اجرای آن مرحله ی تاکتیکی است که برای یک مقطع خاص در نقشه ی راه در نظر گرفته شده است، همانگونه که این استراتژی در کلیت خود در هماهنگی تمام با هدف تعیین شده تدوین شده است.

احساس بیگانگی نکند. و اگر چنین نکند، مردم خود را از جنس آن حزب ندانسته و با آن ارتباط برقرار نخواهند کرد. حزب، در گام نخست، باید با دردهای تاریخی، نیازهای بنیادین و ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ی خود به شکل عینی و به صورت علمی آشنا شود تا بتواند نکات مثبت و سازنده ی تاریخی، فرهنگی، جامعه شناسی، روان شناختی و مردم شناختی آن را بیرون بکشد و در بنیان های فکری خود برجسته نماید. تنها در صورت رعایت این ظرافت روش شناختی است که حزب می تواند از بستر اجتماعی لازم برای ایجاد تغییر مورد نظر خود برخوردار شود.

به همین دلیل است که به شهادت تاریخ معاصر ناظریم که بسیاری از احزاب و سازمان هایی که بنیان های فکری خود را از جوامع دارای تاریخ و جغرافیای متفاوت به عاریت گرفته و نسخه ی ناقصی از آن را تحویل جامعه ی ایرانی داده بودند، نتوانستند با توده های مردم ارتباط برقرار کنند و این امر اتفاقی نیست. واژه هایی همچون «پرولتاریا» و «لمپن-پرولتاریا»، و یا روایت مفصل «درگیری بلشویک ها و منشویک ها»، با مردم ما پیوند نمی یابد و در گوش شان پدیده ها و مفاهیم غریبه با تجربه ی مندرج در آگاهی تاریخی و جمعی آنها، غریب و نامأنوس می نماید؛ لذا جای تعجب نیست که از این دست احزاب، آن گونه که باید استقبال نشده است.

اصراری و تلاشی برای گرفتن سهم از قدرت سیاسی نداشته باشد، دیگر حزب نیست؛ هر چند که این صفت را با خود به یکدک بکشد. چنین تشکلی می تواند هر چه باشد، اما حزب نیست.

در این راستا، لازم به یادآوری است که در جمع سازمان خودرهاگران، تا زمانی که ما به صورت یک تشکل سیاسی-فرهنگی عمل می کردیم، یعنی جمعی که موضوع کار خود را سیاسی می دانست اما از ابزار فرهنگی برای پیشبرد آن استفاده می نمود، از به کار بردن واژه ی حزب برای تعریف این مجموعه اجتناب کردیم و آن را سازمان خودرهاگران نامیدیم. اما از آن هنگام که این مجموعه به درجه ای از بلوغ و باروری رسید که خود را آماده ی رفتن و گرفتن سهم از قدرت سیاسی بازشناخت، ادامه ی فعالیتش می بایست در قالب یک «حزب» سیاسی در می آمد. این گونه بود که بدون ائتلاف وقت در ۲۹ اسفند ۱۳۹۲ حزب ایران آباد بنیان نهاده شد. این حزب از همان ابتدا درباب این مهم که در پی گرفتن سهم از قدرت سیاسی است، هم به روشنی مواضع خود را اعلام داشت و هم بدون وقفه عمل کرد. در زمانه ای که بسیاری از تشکل های سیاسی اپوزیسیون در ابراز صریح تمایل خود برای کسب قدرت سیاسی خجالتی و یا غیرشفاف عمل می کنند، حزب ما در این زمینه، از همان بدو تأسیس خویش، تعارف ها را به کناری گذارد و مأموریت خود را با صدای بلند بیان داشت.

هم از این روست که در مرامنامه ی حزب ایران آباد، شعار مقطعی مرحله ی نخست استراتژیک "ما در پی کسب قدرتی" بیان می شود.

در امتداد بحثی که ارائه گشت، همچنین باید افزود که برای آن که یک حزب سیاسی بتواند بین هدف، استراتژی و تاکتیک های خود، هماهنگی و تعامل موفقیت آمیز به وجود آورد و در طول زمان هم بقای این کیفیت را تضمین نماید، نیاز خواهد داشت که پنج عنصر زیر را به درستی فراهم نموده، و از میان آن ها، سه عنصر آخر را هر چه بیشتر تقویت کند و گسترش دهد:

● **زیربنای فکری متناسب با جامعه ی مورد نظر:** هر حزب سیاسی، به هنگام بنیان گذاری، مبانی فکری خود را برمی گزیند؛ مبانی و اصولی که، به نوعی، توصیف آرمان هایش در آن نهفته است. پایه های فکری احزاب در متنی به نام مرامنامه یا منشور تدوین می گردند و به عنوان الگوی نظری مرجع و قطب نمای ارزشی عملکرد حزب در تمام دوران حیات خود مورد استفاده قرار می گیرند.

برای آن که یک حزب موفق عمل کند می بایست پایه های فکری متناسب با نیازهای مشخص جامعه داشته باشد تا در راستای ایجاد تغییرات مد نظر خود، گفتمانی ارائه دهد که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی قابل درک باشد و جامعه با آن

جامعه می گردد. این مهم میسر نمی شود مگر آن که برخی افراد، ضرورت عملی و اجرایی بودن برنامه ی سیاسی را حس کنند و با عضویت در حزب و انجام وظائف تشکیلاتی و ایفای نقش داوطلبانه اما مسئولانه به این مهم بپردازند.

احزاب سیاسی ایرانی نیز از این قاعده مستثنی نیستند و هنگامی که برنامه سیاسی درست، واقع بینانه، دارای خصلت اجرایی و مبتنی بر پایه های فکری متناسب با جامعه ی ایرانی ارائه دهند، دیر یا زود، بخشی از هموطنان مسئولیت پذیر را متقاعد کرده و آنان را داوطلب کار و فعالیت در حزب خواهند ساخت.

مدیریت هوشمند نیروی انسانی در یک حزب لازم است، تا از طریق ارائه ی آموزش های لازم برای انجام مأموریت ها و وظائف حزبی و تقسیم کار حرفه ای بین افراد جذب شده، بتوان حزب را گسترش داده و تقویت کرد. نکته ای که برای ممانعت از تبدیل حزب به محفل گفتگو دارای اهمیت ویژه ای می باشد.

● **تهیه و تدارک منابع و امکانات مالی:** یک حزب برای آن که بتواند برنامه ی سیاسی خود را به پیش برد و به سمت کسب قدرت و یا گرفتن سهم از قدرت سیاسی حرکت کند، علاوه بر نیروی انسانی، نیازمند امکانات مالی است. چنانچه یک حزب به دلایلی - همانند فقدان گفتمان و مبانی فکری مناسب با جامعه ی مرجع، نداشتن جذابیت کافی برای عضوگیری، عدم مدیریت کارآمد و هوشمند، ابتلاء به فساد مالی و غیره- نتواند منابع مالی و مادی لازم برای پیشبرد اهداف خویش را جذب کند، فرسوده خواهد شد، درجا خواهد زد و به مرور زمان، به دلیل ناامیدی و سرخوردگی ناشی از درجا زدن، با ریزش نیرو هر چه بیشتر از لحاظ سیاسی منزوی می شود.

پیشگیری و پرهیز از این معضل با رعایت چند نکته شدنی به نظر می رسد:

- حزب سیاسی باید توانایی آن را داشته باشد که پیش و پس از بنیان گذاری خود، روی یک سری از منابع مالی موجود و یا منابع مالی در دست تهیه و تدارک حساب کند. این منابع مالی بطور تصادفی به دست نمی آیند و لازم است تلاش و تدارک برای فراهم کردن آنها مبتنی بر برنامه ریزی درست و دقیق باشد.

- منابع مالی مختلفی که برای یک حزب می توان تصور کرد عبارتند از: (۱) حق عضویت اعضا، (۲) کمک ها و همیاری مالی از سوی هموطنان مسئولیت پذیر، و در نهایت (۳) منابع مالی و درآمدهایی که خود حزب آنها را به وجود می آورد، مانند ایجاد و گسترش فعالیت های اقتصادی از جانب اعضا و یا پشتیبانانی که توانایی آن را داشته باشند.

● **برنامه ی سیاسی دارای خصلت اجرایی کافی:** استراتژی یک حزب که به آن نقشه ی راه و یا برنامه سیاسی نیز گفته می شود، باید دارای آن نوع از هوشمندی مدیریتی باشد که بتواند خصلت اجرایی پیدا کند؛ و برای آن که چنین شود، تدوین کنندگانش خود باید از دانش و تجربیات مدیریتی برخوردار باشند تا بتوانند مسیر عملی دستیابی به یک آرمان و رسیدن به یک ایده آل را به صورت برنامه ی اجرایی درآورند؛ و این نیز کار هر کسی نیست. نیاز به کسانی دارند که دانش مدیریت را می شناسند و از تجارب مشخص در این زمینه بهره می برند.

همین امر سبب می شود که سرنوشت برنامه ی سیاسی بسیاری از احزاب موجود مشابه مرامنامه ی آن ها باشد، چرا که تبدیل مرامنامه و آرمان های توصیف شده در آن به یک پروژه یا برنامه ی سیاسی، نیازمند روشی علمی و تخصصی است که تدوین کنندگان از آن برخوردار نبوده اند. ایده هایی همچون آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و ... می توانند در یک متن برنامه سیاسی قید شده باشند، اما زمانی این ایده ها مادیت می یابند که بتوانیم آن ها را برای یک جامعه ی از هم پاشیده، به خشکسالی رسیده، از نظر اقتصادی ورشکسته و دارای چندین میلیون بیمار روحی، روانی، بیکار و معتاد به صورت پروژه های اجرایی پیاده کنیم.

اینجاست که می گوئیم چنانچه حزب سیاسی در دل خود از ظرفیت های لازم مدیریتی برخوردار نباشد، در عمل نخواهد توانست قدمی به سمت اهداف تعیین شده ی خویش بردارد، لذا درجا خواهد زد و در نهایت، به یک محفل بحث و گفتگو تبدیل خواهد شد. بنابراین، در ارتباط با احزاب اپوزیسیون ایرانی، تنها برخوردار بودن از یک زیربنای فکری متناسب با جامعه ی کنونی ایران کافی نیست، این زیربنا باید به یک برنامه ی سیاسی و استراتژی کاری دارای خصلت اجرایی کافی ترجمه شود، تا این نهاد سیاسی بتواند آن را به مرحله ی اجرا درآورد و بدین منظور سه عنصر لازم دیگر باید فراهم شود:

● **کسب نیروی انسانی کافی از طریق جذب و عضو گیری:** گفته شد که مبانی فکری متناسب با جامعه ی مورد نظر می تواند زمینه ساز تدوین برنامه ای سیاسی با خصلت اجرایی کافی برای یک حزب شود. و برای آن که مرامنامه و برنامه ی سیاسی آن حزب تنها به صورت حرف و آرزوی درج شده به روی کاغذ باقی نماند، نیاز به نیروی انسانی کافی برای پیاده کردن آن خواهد بود. اعضای که باید جذب شوند، آموزش ببینند، مدیریت گردند و هماهنگ و سازمان یافته به فعالیت در راستای اهداف و استراتژی حزب بپردازند. همچون حلقه های مرتبط، وجود این استراتژی کاری عملگرا، به سهم خود، زمینه ساز جذب نیرو و عضوگیری از میان افراد واقف به حقوق شهروندی در

می دهد بتواند به درستی هدف، استراتژی و تاکتیک های خود را همگام و هماهنگ سازد و به آن گونه که شایسته است در مقام یک حزب سیاسی عمل کند.

* * *

جمع بندی:

در این نوشتار، که در چهار بخش و در نشریه ی خودرهاگر شماره هفت و این شماره ارائه گشت، به عمده ی خطرات و معضلاتی که می تواند گریبانگیر احزاب سیاسی شده و مانع از عملکرد آن ها در راستای فلسفه ی وجودی یک حزب سیاسی بشود اشاره رفت. گفتیم که حزب برای کسب قدرت تشکیل می شود و برای کسب قدرت باید سلامت خود را تامین کرده و در مسیر دستیابی به هدف تلاش عملی کند.

امید ما در حزب ایران آباد، با پیش کشیدن مباحثی از این دست، بر آنست که هوشیاری لازم نسبت به ضعف ها و خطراتی که احزاب سیاسی اپوزیسیون را تهدید می کند نزد کنشگران و فعالان سیاسی ما ایجاد شود. ضعف ها و خطرات دشمن شاد کن، همان دشمنانی که سازمان یافته هستند، به منافع خود آگاهند و کمر به نابودی ایران و ایرانی بسته اند. در تقابل با این دشمنان، زمانی ما پیروز میدان خواهیم شد که ابزار لازم برای این نبرد را به میزان کافی و در سلامت کامل برای خود فراهم کرده باشیم؛ و این ابزار چیزی نیست به جز احزاب مردمی، قدرتمند و مستقل ایرانی. چنین درکی ما را تشویق می کند که به عنوان شهروندان مسئولیت پذیر احزاب سیاسی را با عضویت، فعالیت و حمایت خود مورد پشتیبانی قرار داده و با تامین موفقیت آنها زمینه ساز استقرار نهادهای دموکراسی در ایران شویم. #

ما در جمع احزاب اپوزیسیون ایرانی، با وجود نیاز بالایی که در این زمینه حس می شود، کمتر از وجود کار پی ریزی شده، با برنامه، منسجم و شفاف برای کسب منابع مالی سراغ داریم. احزابی که توانسته باشند در خود واحدهای تخصصی مختص این کار را فراهم کرده و گسترش داده باشند و یا اعضای پرورش داده باشند که مأموریت حزبی اصلی آن ها فراهم کردن منابع مالی برای تشکیلات باشد. به همین دلیل است که احزاب ما نمی توانند به راحتی یکی از ویژگی های بنیادین برای تبدیل شدن به یک حزب مستقل و قدرتمند را کسب کنند؛ احزابی که در نبود منابع مالی لازم، به سمت محفل شدن و یا حذف و انحلال پیش رفته و می روند.

● فراهم نمودن پایگاه اجتماعی گسترده: یک حزب سیاسی پس از آن که مبانی فکری لازم و مناسب با جامعه مرجع، استراتژی کاری قابل اجرا، نیروی انسانی کافی و منابع مالی مورد نیاز را فراهم کرد، باز نیاز به یک عنصر پنجم نیاز دارد که چنانچه به درستی فراهم نشود و رشد نکند، در عمل آن حزب به اهداف خود دست نخواهد یافت. این عنصر چیزی نیست به جز معرفی خود به جامعه و کسب و افزایش تدریجی یک پایگاه اجتماعی گسترده در دل آن. حزب سیاسی به واسطه ی این پایگاه مردمی مشروعیت به دست می آورد، بر هواداران خود می افزاید و در جامعه شبکه سازی می کند.

فراهم بودن همزمان و به میزان کافی سه ضرورت نیروی انسانی، امکانات مالی و پایگاه اجتماعی نزد یک حزب، زمانی که مصادف باشد با برخورداری آن از مبانی فکری مناسب با جامعه و برنامه ی سیاسی قابل اجرا، به این نهاد سیاسی امکان



سال ۱۳۹۶ خجسته باد
سال رهایی ایران از دست
اهریمن در سایه ی مبارزه ی
خودسازمان یافته ی مردمی

ضرورت نگاهی تازه به مبارزات کارگری در ایران



کوروش عرفانی

بازنگری در الگوی تحلیل مبارزات اجتماعی

وقت آنست که در شرایط کنونی، صف بندی مبارزات اجتماعی در ایران را به سوی نوعی مرزبندی طبقاتی هدایت کنیم تا بتوانیم از ابهام های پنهان و آشکار و خواسته و ناخواسته ی مندرج در فراخوان های عمومیت گرای مبارزاتی رهایی یابیم. چرا که این فراخوان ها و فرمول های فاقد هویت طبقاتی ثابت کرده اند که توان بسیج مردمی و تغییر آفرینی عینی را ندارند. نه طبقه ی اجتماعی بخصوصی را فعال می کنند نه بستر مشترکی میان طبقات اجتماعی کم یا بیش هم سطح به وجود می آورند. پس مفید و کارآمد نیستند.

تمایز طبقاتی مبارزات به طور لزوم امری منفی نیست و نگرانی های ناشی از ایجاد تفرقه ی اجتماعی و تضعیف جبهه ی مردمی، یک نگرانی احساسی و غیر تحلیلی است. زیرا طبقه ی متوسط ایرانی، تا زمان به فقر کشیده شدن کامل، از پرداخت بهای مبارزات در مقابل یک رژیم خشن پرهیز خواهد کرد. این در حالیست که طبقه ی کارگر جامعه، طعم خشونت را در ورای معنای امنیتی آن و در قالب اقتصادی آن تجربه کرده، به فقر کشیده شده و آماده ی مبارزه است. گره زدن مبارزات بالفعل کارگری به مبارزات بالقوه ی طبقه ی متوسط یک خطای تاکتیکی است که می تواند، در نهایت، به یک ضرر استراتژیک عظیم ره برد. یعنی جامعه ی در حال سقوط و نابودی ایرانی را از داشتن یک روند مبارزاتی طبقاتی نجات بخش و دگرگونی آفرین محروم سازد.

هم از این روی می بایست در شرایط کنونی تمرکز کنشگری و اعتراضات را به سوی طبقه ی کارگر آورد و با سازماندهی تلاش های مطالباتی این طبقه، حرکتی را به راه انداخت که در نهایت و در آینده ای نه چندان دور بستری برای پیوستن طبقه ی متوسط در حال به فقر کشیده شدن نیز خواهد بود.

ویژگی های عرصه ی کارگری

واقعیت مبارزات کارگری در حال شکوفایی است و هر تشکل مردمی هوشمندی می بایست با تفکیک ظریف بالا، نقطه ی ثقل تلاش های خود را برای مجموعه ی اعتراضات موجود کارگران و توان تهاجمی آنها قرار دهد. در شرایط کنونی شاهد چند پدیده در عرصه ی کارگری هستیم:

پیشگفتار

اخبار اعتراضات کارگری در رسانه ها غوغا می کند. شمار تجمعات و اعتصابات کارگران به طور هفتگی در حال افزایش است. فروپاشی اقتصاد رانت خوار در قالب محو عرصه ی تولیدی کارگران را با یک واقعیت نه مقطعی و گذرا که ساختاری و ماندگار مواجه ساخته است. این از اولین آثار ورشکستگی آشکار اقتصاد دولتی نظام اسلامی است. در این میان فرصت های خوبی برای اجتماعی ساختن مبارزات و سازماندهی هدفمند آنها شکل گرفته است که می تواند به طور مشخص موردبهره بردای کنشگران اجتماعی و فعالان سیاسی قرار گیرد. نوشتار کنونی درباره ی نکاتی است که می تواند این برخورد مناسب با فرصت بی سابقه ی موجود را برجسته سازد.

ماهیت طبقاتی مبارزات

چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه برچسب چپ بر آن بزنیم یا آن را یک واقعیت بدیهی جامعه شناختی تلقی کنیم، این امر بدیهی می نماید که طبقات اجتماعی در جامعه منافع مشترکی ندارند؛ برعکس، منافع آنان اغلب در تضاد و تناقض قرار می گیرند. هر مبارزه ای بار طبقاتی خویش را دارد و در جهت حفظ منافع یک طبقه و علیه منافع طبقه ی دیگر است. پس، طبقات و تلاش آنها برای تغییر را یا تضاد طبقاتی تعیین می کند و یا تفاوت طبقاتی. «تضاد طبقاتی» در مورد طبقاتی که منافع خویش را از سوی طبقه ای دیگر در تهدید می بینند و «تفاوت طبقاتی» برای طبقاتی که در درون ساختار اجتماعی همسایه هستند اما همردید نیستند.

نادیده گرفتن این تضاد یا تفاوت و پیشنهاد مبارزه ای «فرااجتماعی» بدون مرزبندی طبقاتی امری ذهنی و بیهوده است و ره به جایی هم نمی برد. این همان سفسطه ای است که

سالهاست مبارزات اجتماعی در ایران را از داشتن یک هویت طبقاتی محروم ساخته و با طرح مفاهیم عامی مانند «حقوق شهروندی» یا «حقوق مدنی» نوعی از مبارزه ی «استرلیزه» و در واقع امر بی خاصیت و بی رنگ را به جامعه ی ایرانی تحمیل کرده است.

- گسترش اعتصابات کارگری کوتاه و بلند
- گسترش شمار اعتراضات در مقابل نهادهای دولتی
- افزایش زمان و رادیکالیسم اعتراضات تا مرز دستیابی به خواسته های خود
- تزریق ابتکار عمل های جدید در عرصه ی مبارزات کارگری مانند بستن بزرگ راه، مصادره و پخش کالای انبارها
- تشویق هر چه بیشتر فکر مصادره ی واحدهای تولید رو به تعطیل و خودمدیریتی کارگری آنها
- گسترش فعالیت سندیکاها ی موجود و تشویق به تشکیل سندیکاها ی جدید
- آماده سازی شرایط برای حرکت های گسترده ی کارگری در سطح استانی و ملی

بهره برداری سیاسی از مبارزات کارگری

دستیابی به اهداف نامبرده نیاز به راهکارهای مشخص دارد که بایستی در عمل بتوان با توجه به واقعیت شرایط از یکسو و میزان امکانات کنشگران از سوی دیگر آنها را پیاده کرد. پاره ای از راهکارهایی که می توانیم با تکیه بر امکانات خود روی آنها کار کنیم عبارتند از:

- افزایش خبررسانی در مورد آکسیون های کارگری موجود
- نقد و بررسی آکسیون های فعلی کارگران و شناخت ضعف های آنها
- ارائه ی آموزش های قابل اجرا و نیز نوآوری های مبارزاتی عملی
- تشویق هر چه بیشتر به تقویت سندیکاها و یاتشکیل سندیکا و آموزش آن
- برقراری ارتباط مستقیم با کارگران و فعالان کارگری داخل کشور و یاری فکری آنها
- ایجاد شبکه های هماهنگی واحدهای کارگری یا در داخل توسط خود کارگران و یا در خارج توسط فعالان کارگری
- جلب حمایت بین المللی برای کارگران ایرانی نزد سندیکاها و احزاب چپ خارجی
- جلب حمایت های مالی برای کارگران و ارسال امن کمک مالی به آنها برای تقویت اعتصاب ها
- تشویق به آزادسازی زندانیان کارگر و تبدیل هر دستگیری به یک بحران امنیتی برای نظام

* * *

حاصل تمامی این کارها و فعالیت ها می تواند پویاسازی مبارزات کارگری در ایران باشد. مهم روند فزاینده و رو به رشد این مبارزات است تا جایی که انباشت کمی آنها تغییری کیفی را به ارمغان آورده و بتواند اثرات مشخص زیر را تأمین سازد:

- وخامت وضعیت معیشتی کارگران
- بی ارزش شدن پول ناشی از کار و کسب دستمزد
- عدم تناسب دستمزدها با تورم افسار گسیخته
- عدم پرداخت به موقع حقوق ها
- زیر سوال رفتن بیمه و تامین اجتماعی
- نبود قانون کار حمایت گرا، عدم اجرای آن و تلاش برای تغییر منفی آن به ضرر کارگران
- بیکار سازی گسترده ی کارگران در واحدهای صنعتی تعطیل شده
- خطر بیکاری عظیم کارگران به دلیل رکود اقتصادی
- افزایش حوادث کار و نبود امنیت
- بی ثباتی محیط کار و چشم انداز شغلی
- سرکوب تشکل های کارگری

عوامل برشمرده می رود که به تدریج طبقه ی کارگر را از انفعال ضمنی خود بیرون بکشد و او را به یک تحرک گرایی اعتراضی کمابیش جبری بکشاند. در چنین شرایطی و با توجه به وخامت وضعیت عمومی اقتصاد کشور کمترین تردیدی نباید داشت که این تحرک کارگری روند فزاینده یافته و از حیث شکل و ماهیت رادیکال تر خواهد شد.

این آن سرمایه ی عظیم مبارزاتی است که در اختیار تشکل های سیاسی است تا بتوانند با سرمایه گذاری طبقاتی بر روی کارگران، خط مبارزاتی مشخصی را به همت این نیروی آماده در جامعه ترسیم کرده و آن را همراهی و حتی هدایت کنند.

برای این منظور می توان به تبلور وضعیت وخیم کارگری در قالب های زیر اشاره کرد:

- افزایش شمار تجمعات اعتراضی کارگران در محل کار
- افزایش اعتصابات و دست کشیدن از کار در بازه های زمانی کوتاه و بلند
- حضور هر چه فعال تر کارگران در صحنه های اعتراضی
- افزایش شمار تجمعات در مقابل ساختمان های دولتی و مجلس
- تمایل و تحرک بیشتر در صحنه ی سندیکای کارگران
- بیان مشخص تر و بی پرده تر نارضایتی ها و خشم خود
- با در نظر گرفتن این پارامترها می توان به فکر آن بود که، با برنامه ریزی عمل گرا و مفید، بتوان امکان های مطالبه جویی و کنشگری طبقه ی کارگر را، به طور هدفمند، هر چه بیشتر در مسیرهای پایین پویا ساخت:
- گسترش اعتراضات کارگری در محل کار

- چرخش جو روانی حاکم بر جامعه از جو یاس و ترس به فضای امید و شجاعت
- ایجاد بحران امنیتی برای نظام به نحوی که رژیم را از درون دچار بحران سازد.
- فعال سازی سایر قشرها و لایه های جامعه مانند دانشجویان و معلمان در مسیر مطالبه جویی
- وادار سازی طبقه ی حاکم به تحویل بخشی از ثروت های غارت شده به جامعه برای پر هیز از انفجار اجتماعی.
- تقویت روحیه ی سازماندهی، تشکل یابی و مطالبه گرایی وسیع در سطح جامعه
- آماده سازی بستر عمومی جامعه برای تغییرات مهم سیاسی، اقتصادی و ساختاری

نتیجه گیری

چنین پتانسیلی در مبارزات کارگری جامعه ی ایرانی در شرایط کنونی موجود است. این که این پتانسیل به بهره برداری برسد یا خیر به آگاهی طبقاتی کارگران در ایران از یکسو و به تشخیص درست سیاسی تشکل های مدافع طبقات محروم در اپوزیسیون دارد. آگاهی از نگاه نگارنده خیرداشتن از بدبختی ها و مصیبت ها نیست، بلکه قوه ی تشخیص منافع خود است. آگاهی طبقاتی کارگران یعنی بدانند چه نوع حرکتی با چه حد از رادیکالیسم در شرایط کنونی در مسیر منافع درازمدت و پایدار آنان است. تلاش تشکل ها و فعالان سیاسی مورد سفارش در این نوشتار باید با سطح آگاهی طبقاتی موجود در جامعه همخوانی داشته باشد. یعنی نه از آن عقب تر باشد و نه بیش از حد جلوتر از آن. اگر درک سیاسی تشکل های اپوزیسیون از سطح آگاهی طبقاتی کارگران عقب تر باشد، کارگران آنها را نسبت به واقعیت های روزمره ی زندگی خویش بیگانه می دانند. از آن سوی، اگر برداشت سیاسی این تشکل ها به آرمان گرایی های ورای سطح آگاهی طبقاتی اکثریت کارگران میل کند، مورد بی توجهی طبقه ی کارگر قرار گرفته و با آنها به صورت رفقای رویاپرداز برخورد می شود. هیچ چیز بهتر از واقع گرایی توأم با ابتکار و پویای و فرصت سنجی مبتنی بر هوش سیاسی نیست.

فضای لازم برای این برخورد متفاوت و کارآمد فراهم است و می توان این نارضایتی عظیم ده میلیون کارگر ایرانی را به همراه سی میلیون هموطن به فقر کشیده شده و بیکار و بیمار دیگر، به کوکتل تغییر آفرین در ایران تبدیل کرد. با یک استراتژی طبقه ی کارگر-محور امروز هم می توان رژیم فاسد و ضد بشری اسلامی را به زیر کشید و هم آغازگر استقرار یک دموکراسی اجتماعی عدالت محور در ایران بود.#

حزب ایران آباد یک تشکل شهروندی است. تشکیل شده از شهروندان عادی ایرانی که در کنار هم برای ساختن زمینه های استقرار دموکراسی در ایران فردا تلاش می کنند. با پیوستن به این حزب و سایر احزاب مردمی این شانس را به وجود می آوریم که تغییر سیاسی بعدی در ایران یک تغییر هدفمند، سازمان یافته و مردمی باشد. وجود من و شما در حزب سبب می شود ما شهروندان ایرانی، ما معلمان و کارگران و دانشجویان و کارمندان هدایت مسیر دگرگونی سیاسی در کشورمان را برعهده داشته باشیم.

به حزب ایران آباد بپیوندید:
www.iraneabad.org

شرکت فعالان حزب ایران آباد در بزرگداشت ۸ مارس روز زن تورنتو (کانادا)



لائسیته به زبان ساده

کامران مهرپور

پیشگفتار

لائسیته همراه با فلسفه انسان گرایی به عنوان پایه اساسی همبستگی اپوزیسیون، می تواند هم برای براندازی حکومت اسلامی در ایران و هم برای ساختن سیستم جدید سیاسی مورد بهره برداری قرار گیرد.

لائسیته جدایی "نهاد دین" از "نهاد حکومتی" است. بدین وسیله هم حکومت می تواند جایگاه خاص و مورد اعتماد و احترام داشته باشد و هم نهاد دین بدون دخالت حکومت و بدون اعمال قدرت سیاسی با برخورداری از تمام آزادی‌ها با کار اصلی خود بپردازد.

سرگشتگی بین دو اصطلاح لائیک و سکولار نشانگر سرگردانی فکری ایرانیان است در یافتن نمونه‌ی راهنما. رواج کلمه‌ی «سکولاریسم» چند دلیل دارد: برخی از سر تنبلی، بعضی فقط به دلیل پیروی از رواج عبارات انگلیسی و گروهی هم به قصد سوء استفاده از ابهام آن به کارش می‌برند. آنهایی که امروزه صحبت از سکولاریسم می‌کنند علی‌الاصول برای تعیین وضع روحانیت راه حلی ندارند و به همین دلیل است که وقتی در این باب از آنها سؤال می‌شود در می‌مانند. در عمل سکولار تبدیل شده به مترادفی رقیق و غیردقیق برای لائیک. هرکس مسئله برای روشن نیست و در عین حال نمی‌خواهد موضع قاطعی اتخاذ کند که بعد نتواند از عهده اش بر بیاید، از همین عبارت استفاده می‌کند. بخصوص که بسیاری «سکولار»ها اصلاً و به درجات مختلف با دخالت روحانیت در سیاست مشکلی ندارند ولی مایلند این موافقت را با اصطلاحی باب روز استتار کنند، از اسلامگرایان تائب و نیمه تائب گرفته تا همینهایی که از این سوابق ندارند ولی اصلاً نمی‌دانند چه باید بکنند.⁴

لائسیته چیست؟

شیدان وثیق در کتابی به همین نام «لائسیته چیست؟» می‌نویسد:

می‌توان لائسیته را دریافتی سیاسی دانست که بر حسب آن، از یک سو، دولت و حوزه عمومی از هیچ دینی پیروی نمی‌کنند و از سوی دیگر، دین نیز با برخورداری از همه آزادی‌ها در جامعه مدنی، حق اعمال هیچ قدرت سیاسی را ندارد.⁵

لائسیته در پی فردی کردن و خصوصی کردن دین نبوده و از دید حقوق شهروندی، دینداران مانند سایر شهروندان، با هر ایمان و مسلکی می‌توانند در فعالیت‌های سیاسی، تشکیل انجمن و حزب سیاسی و در زندگی دموکراتیک، در همه سطوح آن، از انتخاب کردن تا انتخاب شدن، شرکت کنند.

دکتر رامین کامران در مبحث "مذهب زدایی از دستگاه دولت" می‌نویسد: "لائیک شدن دولت به معنای پیروی نکردن آن از مذهب است و به عبارت دیگر مذهب نداشتنش. پایه‌ی دموکراسی برابریست و نقطه‌ی شروع عدالت همین امر است: برابر شمردن افراد انسان."⁶

لائسیته دارای دو مؤلفه‌ی ساده است:

- جدائی دین و سیاست به طور مفهومی و بنیادی از هم
- آزادی ادیان در جامعه مدنی

چرا لائسیته؟

نظام دروغ اسلامی شعارهای جمهوری، دموکراسی، آزادی، و حقوق بشر را می‌تواند به سادگی "اسلامی" کرده و با بدل سازی دست مخالفین در اشاعه نظرات آزادیخواهان تهی کند. حتا می‌تواند "سکولار اسلامی" شود. ولی هیچگاه نخواهند توانست که بدل لائسیته را ابداع کنند. لائسیته تضاد آشتی ناپذیر با ایدئولوژی این جانپان دارد.

مفهوم تاریخی لائسیته

لائسیته واژه‌ای است که در دهه‌ی هفتاد سده‌ی نوزدهم (۱۸۷۰) در فرانسه ابداع و از آن پس وارد دانشنامه‌ها و گفتمان سیاسی به ویژه در این کشور شد. لائسیته مفهومی سیاسی است که بر حسب آن، از یک سو، دولت (به معنای Etat یا State که شامل سه قوای مقننه، اجرایی و قضایی می‌شود) و بخش عمومی (Sphère publique) از هیچ دینی پیروی نمی‌کنند و از سوی دیگر، دین، با برخورداری از همه‌ی آزادی‌ها در جامعه‌ی مدنی، هیچ قدرت سیاسی‌ای اعمال نمی‌کند. لائسیته از زبان یونانی گرفته شده است. اگر بخواهیم تعریفی از آن ارائه دهیم می‌توان گفت: «دولت (در معنای بالا) از هیچ دینی پیروی نمی‌کند و دین در جامعه مدنی آزادانه به فعالیت می‌پردازد اما دین در سیاست هیچ‌گونه قدرتی اعمال نمی‌کند».⁷

ادامه مطلب در صفحه ۲۵



⁴ سکولاریسم و روحانیت - رامین کامران

⁵ لائسیته چیست؟ شیدان وثیق

⁶ یگانگی و جدایی: لائسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۱۰۹

مشخصات لائسیته

- در حوزه ی عمومی، دولت لائیک، در مورد دین بیطرف عمل می‌کند. و دین رسمی در کشور وجود ندارد. کار اصلی سیستم لائسیته دفاع از حقوق فردی تمام انسان‌ها و شهروندان است، صرف نظر از اعتقادات مذهبی آنها.
- حکومت مشروعیت خود را از هیچ دینی نمی‌گیرد، بلکه از رای مردم و شهروندان می‌گیرد.
- آزادی عقیده و باورهای مذهبی و غیر مذهبی مورد حفاظت نهادینه قرار دارد. لائسیته باور نیست بلکه روش سیاسی و سامانی حقوقیست که آزادی باورها را حفاظت می‌کند.
- تمام انسان‌ها در مقابل سیستم حکومتی لائسیته و قانون برابر هستند و آزادی داشتن هر باوری و ابراز آزاد آن را دارند. تضمین آزادی بیان و رفع هر گونه تبعیض وظیفه ی قدرت سیاسی است. لائسیته بیان برابری شهروندان از بابت مذهبی است.

لزوم لائسیته

- لائسیته لازمه ی تحقق جامعه انسانی دموکراتیک است.
- لائسیته لازمه ی تحقق اصول مردم سالاری مدرن و رعایت حقوق فردی هر انسان.
- "به هر حال روحانیت بعد از سقوط نظام اسلامی دو راه بیشتر پیش پا خواهد داشت، یا باید به وضعیت قبل از انقلاب بازگردد و زیردست و فرمانبر دولت بشود یا این که به راه جدایی و استقلال برود." 12 لائسیته بیان این راه حل دوم است و بخت بزرگی برای روحانیت.
- "براندازی شرط لازم جدائی است و خواست جدائی شرط موفقیت در براندازی." 13
- شرط ضروری و لازم لائسیته، تمایز جامعه مدنی و دولت است.
- دکتر رامین کامران در مبحث "لزوم استقلال و اقتدار مذهبی" می‌نویسد:
"نظام دموکراتیک و لائیک محتاج مخاطبی مذهبی است که متناسب با خودش باشد، یعنی مستقل باشد و استقلال شعب مختلف حیات انسان را به رسمیت بشناسند." 14

ادامه مطلب در صفحه ۲۶

قانون‌مندی‌های لائسیته

- لائسیته نظریه سیاسی و یا قرارداد تفکیک قدرت است.
- لائسیته ایرانی خاتمه دادن به آخوندسالاری است.
- لائسیته رهائی دولت است از دین و رهائی انسان است از دین دولتی.
- لائسیته مستلزم تمایز حوزه ی حقوقی خصوصی یا جامعه‌ی مدنی از حوزه ی عمومی یا دولت است
- در این جدائی دولت ضامن پاسداری از آزادی‌های فردی و آزادی دین و عقیده است.
- در سیستم لائسیته دین نمی‌تواند منبع قانون گذاری باشد.
- "لائسیته، مترادف اجتناب از استفاده سیاسی از دین است." 8
- مهم‌ترین ارمان لائسیته آزادی مذهبی است که نثار همه خواهد شد، از هر مذهب و چه معتقد و چه نه. 9

لائسیته چه نیست؟

- لائسیته به معنای ضدیت با دین و مذهب نیست، بلکه در تعریف حقوقی آن باید آزادی‌های فردی و اجتماعی دینداران همانند دیگر شهروندان را به طور نهادینه تامین کند.
- لائسیته ضد دین و مروج بی‌دینی نیست، بلکه با تفکیک این نهاد از حکومت به عنوان یک اصل حقوقی، مدافع آزادی‌های دینی می‌باشد.
- "جدائی دولت و دین، به قول مارکس، پایان دین نیست بلکه گسترش دین در سطح جامعه با خروجش از حاکمیت سیاسی است." 10
- "لائسیته، نه خفیف کردن دین است و نه خفیف کردن روحانیت و نه خفیف کردن مؤمنان، جدایی است به معنای استقلال از ورای ترسیم مرز معقول... قاطعیت در براندازی همانقدر لازم است که طرح درست و معقول برای تحقق و تداوم جدائی." 11
- لائسیزاسیون دین ستیزی نیست، بلکه ضامن فعالیت ادیان در همه ی عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است. دین باورن، همچون بی‌دینان، می‌توانند انجمن، سازمان و حزب سیاسی تشکیل دهند، انتخاب کنند و انتخاب شوند.

8 یگانگی و جدایی: لائسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۳۱

9 لائسیته و قانون - دکتر رامین کامران

10 لائسیته چیست؟ شیدان وثیق

11 یگانگی و جدایی: لائسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۱۴۱-۱۴۲

12 لائسیته و قانون - دکتر رامین کامران

13 یگانگی و جدایی: لائسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۱۴۵

14 یگانگی و جدایی: لائسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۱۱۷



● در سیستم سکولار و لانیسیته، کشور دین خاصی ندارد. ولی در کشورهای سکولار مثل آمریکا باورها مسیحی و دنیسم نفوذ خاصی دارند.

● اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ بر اساس توافق بین سکولارها و لانیسهای دنیای دموکراتیک به بشریت ارائه شد.

دکتر رامین کامران در مورد استقلال سازمانی دین و دولت می‌نویسد: "اقتدار (چه سیاسی و چه مذهبی) باید در سازماندهی گروه بازتابد تا "خود" گروه در عمل معنا پیدا کند." ۱۸

گرفتاری های درک معنای لانیسیته و سکولاریسم:

● ابهام و آشفتگی فکری و کج فهمی‌های موجود را می‌توان نتیجه ی عدم ارتباط ارگانیک بین روشنگران (روشنفکران) و کنشگران اجتماعی دانست، و نه در نبود مطالب فرموله شده.

● دیگر گرفتاری کنشگران اجتماعی ایران در عمومی کردن این گفتمان و به نمایش گذاشتن یک فرمول دموکراتیک روشن و همه فهم است.

● لانیسیته جدایی دین از سیاست هست، ولی به بعد جمعی و اجتماعی دین کاری ندارد.

● گیتی‌گرایی و دنیوی و عرفی‌گرایی ترجمه درستی از لانیسیته نیست.

● اگر جامعه روشنگر ایرانی بر روی اصل لانیسیته و یا سکولاریسم به توافق جمعی رسیده اند و یا خواهان سیستمی سکولار و یا لانیس هستند، می‌بایستی که در گفتمان خود معنای لانیسیته و سکولاریسم را درست فرموله کنند.

"جدایی دولت و دین به این معناست که شهروندی، یعنی شهروند بودن و از حقوق شهروندی برخوردار شدن، هیچ رابطه‌ای با مذهب افراد ندارد." ۱۹

"یعنی در قانون اساسی خود به دینی، حتا اگر دین اکثریت باشد، به عنوان دین رسمی، امتیاز نمیدهد و اشاره نمی‌کند، از سوی دیگر، ادیان از آزادی فعالیت برخوردارند و دولت هیچ کنترلی با آنان ندارد. هم دولت کاملا مستقل از دین است و هم دین از دولت." ۲۰

● و در امر بی طرفی بین ادیان ادامه میدهد: "نهادهای دولت نه در موقعیتی است که خود اعتقاد داشته باشد و نه اینکه درست و غلط اعتقاد دیگران را محک بزند.... باید تنها به حاکمیت ملی تکیه کند و ضامن آزادی باشد." ۱۵

فرق لانیسیته با سکولاریسم:

سکولاریسم حاصل رفرم در دنیای مسیحیت است. سکولاریسم یک تحول تاریخی در جامعه ی مذهبی پروتستان بود ولی لانیسیته مولود افکار انقلابی در فرانسه ی کاتولیک است. از آنجا که اسلام شیعی شباهت بیشتری به مذهب کاتولیک دارند، تجربه لانیسیته برای کشور ما مناسبتر به نظر می‌رسد.

● لانیسیزاسیون در کشورهای کاتولیک غربی و در تقابل با کلیسا سالاری شکل می‌گیرد در حالی که در کشورهای پروتستان اروپا لانیس، لانیسیته، لانیسیزاسیون ناشناخته اند." ۱۶

● سکولاریسم عادت، رفتار، منش و رفتار اجتماعی حکومت با دین است.

● "سکولاریسم یک فرایند تحولی تدریجی و هماهنگ میان دین، دولت و جامعه مدنی با الزامات روز است که در نهایت، به سلطه دین و کلیسا بر امور سیاسی و اجتماعی پایان می‌بخشد." ۱۷

● سکولاریسم تحول برداشت دینی در جوامعی است که مداراگر و امروزی تر شده هستند. در حالی که لانیسیته جدایی نهادهای دین و دولت است. تجربه به ما آموخته که در کشورهای اسلامی تحول در امر قدرت مذهبی قابل تحمل قدرتمداران دینی نیست و کار را به طور قاطع یکسره می‌کند.

● سکولاریسم به معنای جدایی "نهاد دین" و "نهاد دولت" نیست، بلکه برداشت امروزی تری از دین بر اساس حقوق انسانی و دموکراسی است. به عبارت دیگر، عقب‌نشینی دین است در مقابل حقوق فردی و آزادی انسانی در کشورهای مانند انگلستان، آلمان و آمریکا. در حالی که در فرانسه قانون اساسی نقش دین و دولت را از نظر حقوقی از هم جدا کرده اند.

● سکولاریسم فقط همزیستی دین و دولت است نه جدایی کامل این نهادها.

۱۵ یگانگی و جدایی: لانیسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۱۱۰

۱۶ لانیسیته چیست؟ شیدان وثیق

۱۷ لانیسیته چیست؟ شیدان وثیق

۱۸ یگانگی و جدایی: لانیسیته در ایران فردا - رامین کامران - صفحه ۱۲۳

۱۹ لانیسیته چیست؟ شیدان وثیق

۲۰ لانیسیته چیست؟ شیدان وثیق



DidgahTV

دیدگاه را در فضای مجازی دنبال کنید!



DidgahTV

سکولاریسم ایرانی

به برخی از مثال‌ها و موضوعاتی که بر اساس سیستم "سکولار ایرانی" زمان شاه می‌توان اشاره کرد که با اصول سکولاریسم منافات داشتند. لائسیته می‌تواند در حل آنها در آینده‌ی ایران به ما کمک کند.

● در آن زمان "سازمان اوقاف" که یک سازمان دولتی بود در اختیار نهاد دولت قرار داشت.

● بسیاری از ملاها از دولت حقوق دریافت می‌کردند.

● بسیاری از محضرهای ازدواج و طلاق با مالکیت مذهبیون اداره می‌شدند.

● درس‌های "تعلیمات دینی" در مدارس تدریس می‌شد که تقریباً به طور کامل درس تعلیمات دینی شیعی بودند.

● دبستان‌ها و دبیرستان‌های دولتی بنابر فشار رهبران دینی تک-جنسیتی بودند.

● در دانشگاه تهران، "دانشکده‌ی الهیات" وجود داشت که به تدریس و تبلیغ دین اسلام می‌پرداخت.

● دین و مذهب رسمی کشور اسلام و شیعه اثنی عشری بود.

● روزهای خاص مذهبی تعطیل رسمی دولتی بود.

وقتی که کنشگران اجتماعی و سیاسی بتوانند این رژیم دینی حاکم بر ایران را پائین بکشند، امکان تحقق لائسیته در ایران بیشتر از امکان روی آوردن به سکولاریسم است. زیرا که در فرایند سکولاریزاسیون، نهاد دین نیز در رها کردن نفوذ خود در کارهای دولتی کوتاه آمده و وارد تعامل با دیگر نیروهای جامعه می‌شود. در تاریخ چنین انعطاف‌پذیری از اسلام و به خصوص از نوع شیعه‌ی آن، دیده نشده و نشانه‌هایی از این دست تعامل لازم در نوع اندیشان دینی دیده نمی‌شود.

● آیا ادیان می‌توانند بنگاه‌های خیریه خود را داشته باشند؟

پاسخ پیشنهادی: قاعدتاً بلی. فعالیت خصوصی است، سیاسی نیست. مثل فرضاً انجمن آذربایجانی‌های مقیم مرکز که وجودش مرسوم و مجاز است و معنای تجزیه طلبی هم ندارد.

● آیا ادیان می‌توانند مدارس خود را داشته باشند؟

پاسخ پیشنهادی: در ایران مدرن مکتب‌خانه‌ها برچیده شدند و مدارس دولتی جایش را گرفت و مومنان هم خواستار تاسیس دوباره مکتب‌خانه نبودند. تاسیس دبیرستان‌های علوی و غیره که در حاشیه بود. در ایران لائسیته حوزه‌های علمیه مذهبی می‌تواند پابرجا باشند ولی دولت هزینه آنها را نمی‌پردازد.

● ولی آیا مدارک آنها در استخدام دولتی قابل اعتبار خواهد بود؟ پاسخ پیشنهادی: امتحانات نهایی در هر جا سراسری است و دولتی. حتی اگر کسی به مدرسه نرفته باشد، حق شرکت در آنها را دارد.

● آیا نهاد اسلامی می‌تواند خمس و زکات داوطلبانه از پیروان خود طلب کند؟

پاسخ پیشنهادی: داوطلبانه حتماً، ولی نظام مالی روحانیت باید تمامیت معینی داشته باشد و تحت نظر دولت باشد.

● مشکلاتی همچون سقط جنین و اعتیاد که باید در نهاد پزشکی جامعه بین پزشک و بیمار حل شود در بسیاری از جوامع مورد سواستفاده دین و یا دولت قرار می‌گیرد. پاسخ پیشنهادی: سقط جنین می‌بایستی قانونی شود، البته تحت نظارت نهادهای بهداری و بهداشتی.

● در سیستم سکولار آمریکا ازدواج هم در نهاد دولتی و هم در نهاد دین انتخابی یک زوج ثبت می‌شود. ازدواج موقعی رسمیت دارد که طبق ترتیبات حقوقی رایج که دولتی است، ثبت گردد. باقی آداب و رسوم به مردم مربوط است.

شاید بهتر باشد به جای دعوا بر سر واژگان و بحث‌های فلسفی بی‌نتها، به چند سؤال اساسی فکر کنیم و به دنبال پاسخ باشیم تا در آینده اختلافات سیاسی کمتری داشته باشیم. به عنوان مثال، در آمریکا کلیساها از دادن مالیات معاف هستند در صورتی که صاحبان هر ساختمانی به واسطه‌ی استفاده از امکانات اجتماعی باید مالیات بپردازند. چه سکولار و چه لائیک. آیا در آینده مساجد ایرانی نباید به شهرداری و یا دهداری مالیات بپردازند؟! و چرا؟

در شهری که دارای چندین مسجد بوده و فقط یک مدرسه دارد، آیا شورای شهر نباید از این اختیار برخوردار باشد که چند مسجد را تبدیل به مدرسه و بیمارستان کند؟ سؤال اصلی اینست که مساجد و کلا اماکن مذهبی متعلق به کیست؟ دولت یا روحانیت؟²¹

از آنجا که روش برقراری ایده‌های سکولار و لائیک در هر کشوری مطابق با بافت فرهنگی و سیاسی آن جامعه رشد کرده، سوالی که پیش رو داریم اینست که: لائسیته ایرانی چه ویژگیهایی را خواهد داشت؟ این مهم به خرد روشنگران و فرهیختگان جامعه ما دارد که روی این مقوله‌ها کار کنند و همچنین کنشگران اجتماعی و سیاسی باید فعالانه در پخش و اشاعه‌ی افکار روشن‌گرانه کوشا باشند. لائسیته ایرانی ما نسخه بدل هیچ کشور دیگری نخواهد بود. باید اصول را که در همه جا ثبت است، شناخت و بر اساس آنها عمل کرد.#

21 در فرانسه فرضاً متعلق به دولت است که در اختیار روحانیت گذاشته است. راه حل بدی نیست.

شعر حزب ایران آباد

از کودکی شنیدیم این بیت را ز یاران
آباد باشی ایران، آزاد باشی ایران،
کان بهر ما بودی از بهترین شعاران
اما به صد تأسف در حد حرف ماندی
از جمله زادگانت، دلشاد باشی ایران
یک ذره از عمل هم از آن نشد نمایان
هرکس که گشت فایق بر کرسی حکومت
آباد شد سرایش کشور نمود ویران
وانکس که خواست خدمت بر این وطن نماید
یا گشت خانه ویران، یازو گرفته شد جان
اول نمونه ی آن، میرزا تقی اعظم
کشته شدی درون حمام فین کاشان
وان دومی به جرم ملی نمودن نفت
ساقط بشد زبهر نفت و قرار آنان
مرد خدا مصدق، آن یار پاک و صادق
جرمش بیوده خدمت بر ما و خاک ایران
مژده دهم که اینک از آن شعار دیرین
زاده شده ست حزبی، وان هم چه حزب شایان
با نام حزب ایران، پسوند اوست آباد
دارم امید گردد از بهترین حزبان
کاوه چو یار صادق، دارد رجاء واثق
کاین حزب می تواند آباد سازد ایران
آباد باشی ایران، آزاد باشی ایران
از جمله زادگانت دلشاد باشی ایران
سروده ای از کاوه آهنگران

نشریه ی "خودرهاگر"

شماره هشت - ۲۹ اسفند ۱۳۹۵ - ۱۹ مارس ۲۰۱۷
دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

آدرس پستی:

Po.Box 302 Van Nuys

CA 91408 USA

Tel: 1-747-200-5560

Email: hezbiraneabad@gmail.com

تنها مطالبی که به امضای دفتر سیاسی

حزب ایران آباد رسیده است بیانگر

نظرات رسمی حزب خواهند بود.

سایر مطالب بیانگر نظرات

نویسندگان آن می باشند.

حق انتشار با ذکر منبع آزاد است.



تداوم و گسترش کار رسانه ی

مستقل و شهروندی دیدگاه

در گرو همیاری منظم ماست!

همیاری مالی از طریق پرداخت اینترنتی

www.didgah.tv

تماس تلفنی

1144-501-818-001

ایمیل

didgahTV@yahoo.com

ارسال چک همیاری از طریق پست

ILCP - P.O. Box 302 - Van Nuys, CA 91408 - USA